فیهن خیرات حسان

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و هند و عجم از صدر اسلام تاکنون مشتمل
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و عجایبی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین تراجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع ثبت

مصنفه محمد ابن محمد [illegible]
[illegible] کتاب

حور مقصورات فی الخیام

فهرست کتاب تذکرة الخواتین

صفحہ | صفحہ

صفحہ

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن
زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود و این سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت بحضرت فخر
کائنات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف
بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان
عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم تقدم و برتری فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از
این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانتاب نبوت گردیده است بالجمله جمال
صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در
آورد و این مزیت را مخصوص و مزید بر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و چهار سال قبل از عام
الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه
بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا
می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را
زینت خواهد داد از این رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و بوصل
و مواصلت او از جان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
خواست و این حجله سعادت را برای او بیاراست و بنابر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از وقوعه
نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آن شب از همه
خویش محروم و ناامید بودند و تلخی بروز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند
رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای
او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آرای خلد را نشر نشرات حسان آرا …
…ی نگارند و قادر برازنده قامت که در تمیمه امهات صور … اجمال … و در صفحات
بسیاری از ربات حجال … کامل از معرفت و کمال … بیانات … را
آورده و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرده … مستورات را …
فضایل و معارف اشباه عارف و مشایخ نموده و … است …
عقایل کشوده مستوره عصمت از ولیلب کرده معصومه نامی … آرای …
خواست محبوبه گرامی شد بزم و ترانه مغنیه طبعهای خامدی … ساخت و … حاشیه …
مادر اکرم و نزم نموده … ملکه را بر تخت ملوک … کار را …
… نمایند که امر آن … و فرمان فرمان و قدرتی پایان است و …
زنان و مردان جهان حق این است که باید غافل نبود که … زنان بوده اند که در …
… نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی … لشکر …
کشور گرفته اند … ارباب سیر … ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره … رجال اهل حق طرحی … این ناچیز
… اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات … محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی اضافات که بنظر قاصر درست … بران افزوده و
بنگارش احوال خواتین حسان ابتدا نمودم تو مردی … واقف … باش ز حال زنان نیز آگاه
باش … از فضل خود عالم بود … گر زنی کم بود

حرف الالف

امنه

بلکه محقق

نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل نسئ این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارة اخری ماه انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از الحکم نسئ ذیحجة الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسئ و کیفیت آن و رسوئی که در اینباب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات مرثیه او را زنان از بهر وی و واخصها این حمید و جوائز کی او انها نموده اند بیت

نبکی الفتاة البرة الامینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله و القرینه	ام نبی الله ذی السکینه
و صاحب المنبر بالمدینه	صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارک فیک الله من غلام	یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر آن خجسته ظهور شود بجناب عبدالله عرض جمال نمود و استدعای وصال ابواب مواعید گشاد و مال کثیری وعده داد اما آنخواهش و مأمول مقرون بقبول نیامد و عبدالله او را بدین مضمون جواب گفت و در بی‌نفاد این دو بیت

اما الحرام فالحمام دونه	والحل لا حل فاستبینه
فکیف بالامر الذی تبغینه	یحمی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر می‌نویسد این خواهش را فاطمه خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم انبیاء از صلب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از این راه مالک آئی عبدالله در جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر این کار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نائل گشت و آن نور را حامل و شامل روز دیگر که فاطمه خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب می‌نمودم حال که آن با دیگر یست مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را بفاطمه شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شد و بسیط زمین را بمیلاد مبارک خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این زواج نیز تقریباً بدست میآید و چهرهٔ در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجاست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا بعد هم ان علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبدالله و انعقاد

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این
اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیله که در خارج مابین جبلین ساکن بوده اینها
را قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته

لوالدی طه مقام علی	فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان و عم زاده فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی با دعای نبوت برخاست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در
تواریخ مانده در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم
همان اسم امضا رسید عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است
اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بوده اند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران
لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و اینها در یمن بماندند و
یمنیها آنها را ابنا مینامیدند و مقصودشان ابنای فرس متولد شده در آن مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی
مآب (ص) فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین این مقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری
حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه ها بسلاطین اطراف
نوشته آنها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی
احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت آن شخصی را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول (ص) نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمائید و آن عریضه
را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب را
تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت
و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید
دین اسلام را قبول نماید مامورین بیمن بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود اینها
بیمن فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

بمائة من ابل سوام ‌‌ ‌ ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام ‌ ‌ تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام ‌ ‌ دین ابیك البر ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام ‌ ‌ ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیره و رهایافتن حضرت عبدالله بیکصد شتر انست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت ورد کار را اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در انکار خیر امداد توانند نمود یکی از انها را در راه تو قربانی کنم خداوند با و ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین همه عبدالله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبدالله قرعه زدند باز باسم عبدالله در آمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که پیغمبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله را ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت. کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا —

گویند این آخر کلام آمنه بود پس از رفتنه را بهاری دیگر نمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبدالله به نظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم ‌ ‌ وجاور لحداً خارجاً فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها ‌ ‌ وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره ‌ ‌ تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها ‌ ‌ فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از انجا که شرح حال او مفصلاً در کتب
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کانه بوده اند اما آنهائی
که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد ها براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند و
در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود از انرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از آمیتی مناسبت
در اینمحل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی
اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که بنام خطه یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و روز
بعد از آن حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بحکام پیغمبران نوشت من مسیلمه رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد و از اینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شرناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعدها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و اینها طایفه عیینة بن حصن فزاری بودند و طایفه
قرة بن سلمة القشیرین از قبیله غطفان و طایفه فجاة بن عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفه مالک
بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شرذمه هفت

حجازی پناه شد باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چندی پسر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینهٔ منوره رفت بقبول اسلام گردگویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در ایشان
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را تراشم ———

اما اسود عنسی اسمش عبهله و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفهٔ است
معروف به عنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرده چیزها کشف و دعوی نبوت نمود و با ضلال و فریب
عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه است
که سر را بدان بپوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت با و میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سر کمین بنه از اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بدو امر قبیلهٔ مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن حزم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبایل حکومت داشت اخراج کرد پس از ان عازم صنعا شد و انجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مامورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت
کرده در ملهٔ مارب بابو موسی اشعری پیوست و هر دو باهم بحضر موت فرار کردند اسود عنسی بعد از انکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهرا در تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد دو مباشر

فیروز

و شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لاتشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جمله مهمه ما شد که ما بن امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم معظمه مکرمه جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمه طایفه قوانلو بود و سعادت مندی و بزرگی و بسط خیرات مشهور و معروف است در تمام عمر با عمال حسنه و عبادات و تعظیمات مشغول بوده و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه عزیمت عتبات نموده و در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرده فوت معظمه رضوان الله علیها در سال هزار و دویست و سیزده در طهران اتفاق افتاده نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند مشار الیها محمد خان عز الدینلو

آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور نیز محدثه و از اساتید علامه سیوطی میباشد یعنی علامه مشار الیه از وا حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و فوت هجری در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادر قاضی ملک جمال محمد بن ظهیره بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده و در جلالت و بزرگواری بجمال و نظیر نداشت و این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله مضجعه بعرصه عالم نهاده و فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعا راغب و مایل و اعمال خیریه را به حال طالب و فاعل بوده تا مدت زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد نواب نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیه مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مخدره ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون شعر مهارتی دارد مادر مشار الیها مسماه به آغا صبیه مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسله جلیله و هوبره بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر به مرحوم معتمد الدوله نشاط و خانواده صفویه میرسد این رباعی از وست

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش	جنت به محبت امیر باقی است

آغا باجی از زوجات مخدره خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده
نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ماموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و بتحقیق خالد از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد
اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین
ملک غسان بوده این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
تابع قیاصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنهاست
و قصبه جبله که فیما بین اذنیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره
آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشید و جبله غضبناک
شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت
مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه مارا در یک
رتبه قرار میدهد خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
برعزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده مماطله گذرانیده و از
خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد
و ما بعد پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عار اللطمة — ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیة — وبعت بها العین الصحیحة بالعور
فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی — صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة — وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر
ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة — اجالس قومی ذاهب السمع والبصر
ادین بما دانوا به من شریعة — وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

بر جبله گفته است

خذت بالجمة رأسا ازعرا — وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا اجیدرا — کما اشتری المسلم اذ تنصرا

وغسانیها

در شواهد

بوده مسماة بجماء پس از رنجش او آمنه را خواست و درحباله نکاح خود آورد و آخر الامر جماء ابن دمینه را مقتول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از نفس بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دمینه انشا کرده است

واشمتّ بی من کان فیک یلوم	وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی
لهم غرضاً أرمی وانت سلبته	وابرزتنی للناس ثمّ ترکتنی
بجسمی من قول الوشاة کلوم	فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا
و ترین الاسواق گلشنه شده و این شعرها [illegible]	و بعضی ابیات را [illegible] ذکر ابن [illegible] در کتاب اغانی
فهلّا صرمت الحبل اذ انا ابصر	تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی
نصیب ولی رای و عقل موفر	ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته
ولست علی مثل الذی جئت اقدر	ولکنّما اذنت بالصرم بغته

اغا بیکی دختر میرزا [illegible] لو کالی و زوجه سعد وقاص از امرای لر کالیه بوده در سال هشتصد و [illegible] که قره یوسف [illegible] سلطان [illegible] گرفت امیر بسطام [illegible] که از طرف شاهرخ او توال قلعه بود [illegible] نموده [illegible] سعد وقاص رساند سعد او را حبس کرد و میرزا شاهرخ [illegible] حکم باستخلاص [illegible] داد سعد اطاعت نمود و اخوت [illegible] بسطام را با خود [illegible] قره یوسف چون مستقیم عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که [illegible] نام داشت با فوجی از ترکمه بقصد [illegible] فرستاد که اغابیکی را به [illegible] آرد اغابیکی چون [illegible] مهد انست [illegible] دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بگرفت و سر های ایشان را بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغابیکی نوشته در عنوان این شعر را سطور داشت

ولو کان النساء بمثل هذی	لفضلت النساء علی الرجال

اقا بیگم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه از آن دامی که دارد رشته جان تاب ازو	وای از آن لعلی که هردم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدمهوجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمهوجی المحلی است پدر او از اعیان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه [illegible] واخذ [illegible]

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین زن مرعی
و منظور میداشتند چه این زن با کمال تحمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قرباغ
سمت وزارت المخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
و بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالبا در انجا اقامت مینمود و العجب که این زن با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط بچند کلمه سؤال و جواب گذشت صبح اغاباجی این شعر ترکی عذر موزون را بطور کنایه گفت

یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیتدی (صبح بیلمدیم) عمرم نیجه گلدی نیجه قالدی نیجه گیتدی

خلاصه مبلغی از عایدی قم و توابع بطور سیورغال به اغاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را بر سم پسری و دختری با و دادند
یعنی خواهرزاده اغاباجی را در حباله شاهزاده کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغاباجی شدند معروف است
که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعد بالظهور رسید
و اقوام اغاباجی خدمات عمده بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسله جوانشیر و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغاباجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد — که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — هم این است که هر ناقه درائی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع — میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود طی — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکرهٔ خود می نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری از ان در میان نیست **آمنه** زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای
صدر اسلام بوده و نام او عبدالله بن عبدالله بوده و دمینه اسم مادر اوست گویند دمینه را ابتدا زنی دیگر

دختر عقیل بن ابی طالب برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بفصاحت شهرتی داشته مع ذلک اسم او را کسی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سیدالشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنه عقیل با جمعی باستقبال ایشان آمده و در
وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منتهی درکمال فصاحت است انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد مفتقدی	منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر مرقوم و مسطور
در اینجا از ابنه عقیل است شعر

اترجوا امة قتلت حسینا	شفاعة جده یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم
بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در بعضی مؤلفات شعرا بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته
و بعضی هم از جناب سکینه دانسته‌اند ابنة غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیله بنی
ثقیف است این زن حسن صورتی بوده و بواسطه سمن و ثقل بدن شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان
احدی نبود که از ابنه غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه فربه‌تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت
ایشان غبطه و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنه غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنت
یعنی هر وقت این زن می‌نشیند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبدالله بن امیه
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول عزیمت فتح طایف نمود هیت نام مخنث او را بگرفتن
ابنه غیلان تشویق و تحریص کرد و گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنة غیلان فانها اذا اقبلت
اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان
را بخواه چه او وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود نماید و چون پشت کند هشت چین از جانبین
آشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت این کلمات را بزبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند
یعنی در او شایبه شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از آن در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق

کرده و محلّه که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلّی مفسّر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانند گاه گاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در بعضی از تذکره ها می
نویسند احمد بن حنبل هم در حین عیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنّای
دعای خیر از او نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر
این چند زن که مسمّاة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده و از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیّه و آمنه بنت قیس و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسمّاة بآمنه بوده اند **آمنه بنت علی** از نساء محدّثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر و ابناء العمر ابن حجر
معدود و مذکور است محدّثه مشار الیها در مجالس اسماء بنت حمیران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدّثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود تعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری گذشته است **آغا فاطمه خانم** از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم و
طبع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
او را سلکات ازدواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغا زاده که دارای مقامات علمیه
گردیده است بخدمت دولت مشغول و تدریس اشتغال داشت و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت
بنگی شهر مامور شده و مادرش آغا فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرده خانم
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت
شده این دو بیت از وست که نوشته میشود

اجلمش شرحه لر سینه ده گلگل ارغوان مدر	خیال عارض گلگون دیده صحن گلستان مدر
خیال تیر غمزه ک اینیا خاطر نشان مدر	امید وصالیتک ای قاشلری یای سینه دن چمز

آغا ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرایحی مشهور است این زن محدّثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است **آمنه عقیل**

جهانگیر پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و کمال و هوشمندی که داشت در تعلق خاطر پادشاه
ما و میافزود و از وی چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهرآرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم درگذشت
شوهرش بقعه عالی یادگار او در شهر اکره یا اکبرآباد بنا نمود و آن بروضه تاج محل نامبردار و اکنون قبه تاج بی بی معروفست
شهاب الدین محمد شاهجهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت
الحارث** اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبدالمطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادرش غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک
میباشد در تاریخ ابوالفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از بنت الحارث مسطور است که روزی اروی بحضور معاویه آمد و [illegible]
درانوقت زنی پیر شده بود معاویه با او ملاطفت کرده و گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
اروی در جواب گفت ای پسر برادر حالم خوبست اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری
نمودی بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق روا داشتی ما که از این
خاندانیم بیشتر از همه کس بلیات کشیدیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمودند تیم و عدی
و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما راندند و ما در میان شما شدیم مثل
بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقلت تمام شده است
اروی گفت یا ابن النابغه تو چه میگوئی و سخن میگوئی وحال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که با اجرت قبلی
مردان را متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است از وست و از آنجا که تو با عاص بیشتر
شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاری ابتیاع نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شدائد و سختیها
معاویه شش هزار دینار را بتقدیم نمود انتهت انچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شد و آتالیب افندی در کتاب
موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروحتر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود د

عبارت ذیل را از حیث خطاب بعبد الله بن امیه نقل نمایند آن فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بادیه بنت غیلان فانها هیفا شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان من جلیها کالقعب المکفاء) یعنی اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شگفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از و مسموع شود چون برخیزد سرورا ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن برنیق جرات شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید و اگر پشت کند هشت چین در خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان دو رانش کاهی واژگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال سید درمیان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخنث المزنی مزن بتشدید میم و فتح زا میباشد و اخنث المزنی بمسیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیگ سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و ... در سلک ازدواج القائم بامرالله ابن القادر بالله سی و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و ان شاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن بهادر شاه پادشاه هندوستان زنی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود محمد شاه باغ با صفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و انرا قدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و باقی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و عنانی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از اوست

کمبخت کیسی انکهه لکی او ر دکهه هو	هم جاتی تهی نکهه لکی و انکو سکهه هو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین

الابیاتی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاد کرده است از وی برخوانند

الا یا عین ویحک اسعدینا / الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه / بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا / فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا / بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا / فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها / ومن قرأ المثانی والمئینا
وکل مناقب الخیرات فیه / وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا / بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین / رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر / نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه / ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه / ولم یخلق من المتجبرینا
کأن الناس اذ فقدوا علیا / نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب / فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه لعنت الله علیه از آنچه تو سرودی او را بدان بشنود فی الجملت
بالجمله از وی آنچه خواست معاویه بدو بخشید و بنا شد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت
دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی
بنت عبدالمطلب دانسته اند اروی بنت عبدالمطلب دختر جناب عبدالمطلب جد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت
بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود گفته

بکت عینی وحق لها البکا / علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی / کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی

بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از مقالاتی که اروی به عمرو بن
العاص خطاب کرده و آن متغیر شده گفت ای پیرزن ساکت باش و فقط کلام خود را منتهی و مقصود
را که ترا بمجلس کشانیده و است آروی رو به مروان کرده گفت یا ابن الزرقاء تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
مسکوکی همانا دیده بودی چشم و سرخی مو و کوتاهی قد و اندام با مادر اسب غلام حارث بن کلده مانی
و اصلا شباهتی به پدر خود حکم که ادعای فرزندی آن مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم و مردی منبوط الشعر
و بلند قامت بود و ظاهر او بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود بپرس تا تو را گوید که پدرت
کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که من
مواجهه حسن گوید ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند میبود

نحن جزیناکم بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر	ولا اخی و عمه و بکر
شفیت نفسی و قضیت نذری	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علیّ دهری	حتی ترم اعظمی فی قبری

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند ملعونه را قرائت کرد

خزیت فی بدر و غیر بدر	یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر	بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی و علیّ صقری	اذ رام شیب و ابوک غدری
فخضبا منه ضواحی النحر	بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم و بر
خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این
حرفها را بشنوم پس از آن فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند و از او درخواست نمود که حاجت خود را
اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه آن مبلغ را مبذول
داشت و گفت اگر برادرزاده‌ات علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات ابوالاسود

محاصره نمود و از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را گرفت و عبدالله بدرجه شهادت
رسید و قبل از شهادت مشار الیها با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست بعد از آنکه عبدالله
بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته از بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و او تنها ماند مگر پسرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آنوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود کار خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
بهوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
بتمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی عبدالله
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود بوسید و گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تشدید و تأیید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متأسف شوی کار خود را بخدا باز گذار پسر تو تاکنون ارتکاب منکری ننموده و براه
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری عمال خود رضا

ابوه الخیر لیس له کفاء
اعز کان غرته ضیاء
له المجد المقدم والثناء
قدیم المجد لیس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
وباسا حین تسکب الدماء
کان قلوب اکثرهم هواء
علیه حین تبصره البهاء

طویل الباع املس شیظمی
اغر الکشح اروع ذی فضول
اتی الصیم ابلج هبرزی
ومعقل مالک وربیع فهر
وکان هو الفتی کرما وجودا
اذا هاب الکماة الموت حتی
مضی قدما بذی رأی حسیب

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محیی الدین حسین

مسطور است که مراثی مزبوره فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته بایمعنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و بره و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از اینها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در آنوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از آنها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال اینها نگاشته شد و دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهمین ملاحظه عفان و ولید را ابن اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است دیگر اروی بنت الانیس که بحبس سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است او را نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده در گذشت علاوه برین چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید **اسماء ذات النطاقین** دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عایشه است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزی بوده اسماء را زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکه معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدسه را

نزد عبدالملک فرستاد وجسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکهٔ معظمه در جلی که بطرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج درخواست
نماید لهذا امر راجع بعبدالملک گردیده او بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بمادرش تسلیم کند و پس از اتمام غسل
و تکفین او پرداخته آن جسد را در حجون مدفون ساخت بنابرین جسد عبدالله الف روز بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت (دلیمی) هم در خوابنامهٔ خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را بمقبرهٔ یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پیش از قتل عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیاً با تهدید امر باحضار او داد مشارالیها تمکین ننمود دفعهٔ سیم ذات النطاقین نزد حجاج رفته و حجاج باو گفت دیدی بابیه
که عبدالله را آن مبتلا کردم مرا چه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذابا و مبیرا یعنی در طائفهٔ
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است در اسد الغابه در ترجمهٔ حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا مرگ سابق شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و ذخیره مرا
عند الله ذخیره باشی یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبدالله
مقتول شد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ای فرزند مبادا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای
تو در آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین بحرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبدالله از نسوان قبیلهٔ بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلهٔ بنی عذره در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت شوهر از قبیلهٔ دیگر اسماء را در حبالهٔ نکاح
خود درآورد و این شخص زشت روی بود و از دهانش رایحهٔ کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

نزاده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت
مادر گفته‌ام که در اینحال متأسف نباشد اسماء گفت ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی بهلاک تو احتساب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور شوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت اینها در حدا ترا جزای خیر دهاد دعا فروگذار مکن اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه سیما
بدعا بر داشت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبدالله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای او مقدر کردهٔ بدان راضی شده‌ام درینحال مرا
با جر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبدالله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت برو و اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و حین کام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت اینها که آرزوی شهادت داری جوشن را برکنار
میگذاری ابن زبیر گفت تا نیز احض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام اسماء گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت فی الجمله
پس ابن عبدالله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را برزد و رو بمعرکه نهاد و در

حالتی که ابن زبیر این اشعار میخواند بیت
انی اذا اعرف یومی اصبر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر
وانما یعرف یومه الحر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جدهٔ
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقابله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم گزارده باز مستعد قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبدالله زبیر در آنسال در سن هفتاد و سه سالگی بود همینکه عبدالله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبدالله بن عمر گفت چون عبدالله ابن زبیر متولد شد مسلمین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته‌ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبدالله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبدالله را بشام

هند بنت عوفست که دومین اینهاست و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه نفر هستند خواهر و یک مادر که همان هند بنت عوف باشد. با لجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در آنجا عبدالله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمدینهٔ منوره آمدند بعد از شهادت جعفر طیار ابابکر شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در حبالهٔ نکاح علی امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام داخل شد. و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این بود که خواهر اعیانی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجهٔ جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سیدالشهدا را شرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا یعنی اسماء از حیثیت داماد هائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بر وزن زبیر است)

وبعضی این کلام را درحق هند بنت عوف دانسته اند

اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن اسماء که از معاریف است از بطن او بوجود آمده محدثهٔ مزبوره چند کتاب حدیث بر علی بن علان محدث قرائت کرده و بعد از آن آنها را مکررات تدریس نموده است و در فن خود منفرد بوده فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانهٔ خدا مشرف شده ولادت او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در ازمان او میان اهل روایت حدیث احدی از او معمر تر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی دو سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسماء مذکوره گوید

کذلك فلتكن احت ابن صصری	تفوق علی النساء صبی و شیبا
طراز القوم انثی مثل هذا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروفست روزی از طرف سایر زنان صحابیه ماموره بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد بابی انت وامی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال والنساء کافة فآمنا بک وبالهک وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم و

تشبیبی خود ... و اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عروس خود قدری گریه کنم آن شخص با او اجازه داد و اسماء
بر سر قبر عروس رفته این عبارات اظهار نمود

ابکیک یا عروس الاعراس
یا ثعلبا فی اهله واسدا عند الباس
مع اشیا لا یعلمها النّاس

یعنی گریه میکنم برتو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود حلیم و بردباری بملایمت و روباه بودی و در موقع
جنگ و دلیر شیر شباهت داشتی و تو صفات حمیده دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت
آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

کان عن الهمّة غیر نعاس
ویعمل السّیف صبیحات باس
یعنی در وقت اقدام برای تغافل و تسامح نمیکرد

و هنگام فرار از شر با استعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغرّ الازهر الطّیب الخیم الکریم المحضر مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبهه درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید
که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیاوردی چه بود گفت

کان عیوفا للخنا والمنکر
طیب النّکهة غیر ابخر
ایسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسماء
دانست که فقره آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برنداشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفته
و شرح آنرا از اخبار دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس
از عروسی که پنهان کردن معنی ندارد این گفته مثل شده و در وقتی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عُمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن
معد و زوجه جناب جعفر طیّار بود و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان آنها فی الحقیقه شانی عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده زن که ذکر خواهد نمود یکی مادر و مادر زن

الموحدین عبد المؤمن علی نگاشته که دو بیت اول آن این است

لسیدنا امیر المؤمنینا	عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا	اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب
و مناسب حسب ونسب خود را با امیر الموحدین معلوم ساخته و انکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرخاصه کیلار خاصه و زوجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور است او در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین بمیل و رغبتی تمام نکات خط را با آموخته طوری برای او ترقی حاصل شد که خط اسما با خطوط او حضر
عمر جلال الدین یکدرجه و مایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و
دویست و بیست و دو بوده است علاوه بر زنانی که اسم اسما مسما بوده و در این کتاب شرح حال آنها
درج شد این سه زن دیگر هم زن اسما نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنها است
اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت
عوف عمزادهٔ اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در
لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع
تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و
مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزادهٔ امرء چون با و شباهت داشته ملقب بمرقش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما	رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه
در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب
مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ربان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجة الفزاری که جوانمردی متهور
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتمد
بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

مثل اسماء [2]

و حاملات اولادکم و انکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی و حضور الجنائز والحج بعد الحج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عز وجل وان الرجل اذا خرج حاجاً او معتمراً او مجاهداً حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم فنشارککم فی هذا الاجر والخیر یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عز وجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوت
میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما اجر
و عمل خیر شما شرکت داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید سایر سطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خاله زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و یکسال قبل از تولد
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل هجرت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص رملی نام شوهر کرده و بعد ها در سلک ازدواج علاء الدین سعریری سلک
گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متمسک بوده و تتمة الرحیم که شرح حال او
باید خواهر این میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای ضبط خانه و اموال خود نوشته

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضائی حکایت کرده که گوید من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا بر این من نتوانستم
در رصافه و سایر اماکن نزدیک بوطن. خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چندگاهی بایمنی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف آنها
شتافتم در جلو چادری مزراقی دیدم بر زمین نصب کرده و اسبی مادیانی بر آن بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خاتونی از درون پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنحن مناخ الضیفان و مأوی الفقیر
و معدن التعفف پس از آن گفته های سماحت آمیز میان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و با استراحت
و اطمینان امر کرد من گفتم و انی اطمئن المسلوب و یأمن المرعوب من دون ان یأوی الی جبل العصمة و یأمن و
یفزع ربعه فلما یخو من السلطان طالبه و الخوف نائله آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت اقدر ترجم لسانک عن ذنب کبیر
و قلب صغیر یعنی بما از زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد البته مرتکب خطائی شده و از او
دولت رامه ای است پس از آن گفت و ایم الله لقد حللت بفناء جبل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحته
لبید هذا الاسود بن قنان اخو اله کعب و اعمامه سنباس صعلوک الحی فی ماله و سیدهم فی فعاله صدوق الجواب
و قود النار خلاصه با این عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خزن
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است **امامه بنت ابی العاص** دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت باشارهٔ الیها مغیرة بن نوفل شوهر نمود بر روایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است **امامة المریدیه** امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

فی حاله و سیدهم صح

اعرابیه بنت ابا بیاید و اعماد چون در ادبیات مهارتی داشت اشعاری حاصل مودت است

در مسامرات شیخ محیی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و حدیثی ست عبدالوهاب بن هبة الله گوید

یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود در آورد اما هوای دار الخلافه ورا مناسب

نیامد و رنگ کمالی مصاحبه را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و بالاخره بغمی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی

خلیفه از او سؤال کرد که سبب این ملتفتی و این نحیفی و بیهوده آسا نمیشود و خود را مشغول بیماری و روز بروز زرد و ضعیف

میشوی اعرابیه گفت مرا بصحراها و خیمه های صحرانشینان و شتری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاری رنج

میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان

خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر المعشوق نامیدند و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی

شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متأثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه

بنای القصر المعشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بیت

وما ذنب اعرابیة قذفت بها — صروف النوی من حیث لم تک ظنت

تمنت احالیب الرعاة وخیمة — بنجد فلا یقضی لها ما تمنت

اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه — وبرد حصاه آخر اللیل انت

لها انّة عند العشاء وانّة — سحیراً ولولا انتاه لجنّت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با اعرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش

و نزد قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد

هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد بیات با تغییر جزئی

در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را مشابه الیهاران افزوده است. نظیره

داستان اعرابیه بعد ابیاید امامه بنت خزرج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است

و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته — بکل معدّی وکل یمان

وفی بهما فضلاً وجوداً وسؤدداً — وزاد فذاک الاسود بن قنان

فتی لا یری فی ساحة الارض مثله — لیوم ضراب ولیوم طعان

در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده در گذشته است از برترینهای ائمه اخالق انکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه در کتاب معجم ذکری از و نموده و دو ابیات حائیه را از او ثبت کرده امة العزیز شافعیه زنی بوده است ادیبی که در شعر و ابیات مهارتی داشته دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حنفی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولادة دختر المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجهه منی بما سیدی	جرح بخد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدعی	فاین ما قلت وان الشهود

ام ابان دختر عتبه همسر مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادره و ام ابان در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل همسر خود گفته تبیین انکه وقتی ابن دمنه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجه خود دید سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی ومالی بل بکل عشیرتی	فتبلی نبی نیم لعبر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة	وما دام حیا مصعب وجناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا	تدور وان الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمنه قاتل همسرش از اولاد عامر بن تیم الله ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته تو نبوده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت در سنی میشت و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگذاشته و مسکدارند اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر موقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر اشنائی صاحب طبع و نعیم داشت و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ومرید اسم قبیلهٔ او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جملهٔ دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابوعفک سودی گفته وابوعفک مردی منافق وناکس بود و صد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله خودداری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید وامامه مریدیه گفت

تکذّب دین الله والمرء احمدا	لعمر الذی اماك اذ بئس ما یمنی
حباك حنیف اخر الدهر طعنة	اباعفك خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر از زنان صحابه دیگر باسم امامه مسمّا بوده اند که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن میگفته دیوان مرتب دارد و معروف است بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده و در حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و یازده در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست

بلکه مرتب صبحه دکه نالان ایدن سن سن بنی	صفحهٔ کجه کلوه چهان ایدن سن سن بنی
افتاب جشنکه حیران ایدن سن سن بنی	دست تاثیر الهه پاک اولسونی دامان فراق

امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر در رفع خلاف را قرار داد که از امة الجلیل آن معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول باشد و ابداً بخلق منصرف و مطلقاً تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنان چند نفر از درد امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی اظهار کرده گفت هر کس یکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور نمائید و بدانید که دروغ گفته است امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقة بن عوض المنادی العقبی است که از محدثه های معروفه بشمار میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی بدر الف بنت الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را برا و قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الفیهٔ ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و منوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینه منوره هجرت فرمودند در خانه ابو ایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانه ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول ص بخانه ما تشریف ورود ارزانی فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقه تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت شرفیاب شده شرح حال و بیخوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکاء و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر فسرده شاد مینمود و بعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان شهرت داشت روزی عزه معشوقه کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با او وعده کرده ام و از وفای این عده ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر که گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد و بکفاره این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بزبان نمیآوردم و عجب اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشارالیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و قدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در این باب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکه معظمه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و با او و کثیر پیام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و چون این آرزو کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

ان ذا الحب شدید لیس ینجیه الفرار | و نجا من کان لا یعشق من ذا المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را است و در ثانی زا شاعر گفت روی
مصرع ثانی را نقطه بگذار درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما العلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عیب خواهد بود شاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است **ام ایمن** مادر اسامة بن زید
و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات
بشمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل
از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی
بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را
ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت
برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر آنند که او آزاد کرده حضرت رسول ص
است وقتی آمنه وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت
در محل موسوم به ابواء بدار البقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم ص تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن بودند بنا
بر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشارالیها را کاملاً حرمت و رعایت میفرموده اند
و مخصوصاً ببدن او تشریف میبرده اند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء ص در قید حیات بوده و زاید
الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهة بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر ص
بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار البقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بخانه ما نازل میشد **ام ایوب انصاری** زوجه ابوایوب انصاری است که از مشاهیر
صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان از مؤمنین
اهل مدینه گفته اند ابوایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در
گذشت و بقعه ابوایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار
مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

نگرفته ام و ترا نمی‌شناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بجمال تو ندارم ام جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمی‌شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور
بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری
الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابوالفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و مثل است
که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از
دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر خلیفهٔ ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینهٔ منوره
نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی
که با و کرده ممنونت میباشم و از انجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و عطا نمود و او را
معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیهٔ هشت نفر زن صحابیه است که یکی از انها فاطمه بنت الخطاب
خواهر عمر میباشد و زوجهٔ ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از
نساء مشهورهٔ بصره است که در خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از
منصب خود معزول گردید و برین نسبه مولی النبی ابوبکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبه بنت ابی سفیان از زوجات
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبیدالله بن
جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه
اولیهٔ مسلمین بود مهاجرت نمودند و در انجا حبیبه دختر عبدالله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند
و اسم او رمله بود عبیدالله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبیدالله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطهٔ ثبات در دین اسلام بحبالهٔ
رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبیدالله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم
هجرت که بملوک اطراف سفرا مامور و ایشان را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامه نزد
اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حبالهٔ

بنام غاضره وجاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن جزم را برکنار نهاده صراحة گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی		وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را
دعوت کرد واو در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار
شده وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبدالرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره
و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابه عین اندیشه مینمودند
و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب میانداختند مارا در گفته ابوالفرج و ابن خلکان مشاجره نیست
اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفته مشار الیهما صحیح است وام البنین بکثیر و وضاح
الیمن عشق نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و نیز مفتون جمال والله اعلم علی کل حال
ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از
صدیقه طاهره سلام الله علیها اول کسی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بوده و چهار پسر امیرالمؤمنین
یعنی عباس و جعفر و عبدالله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب سلطنت حضرت ابی عبدالله
الحسین علیه آلاف التحیه والثناء بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولدی از جواری
حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این ام البنین را بعضی با سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا
از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالده معظمه خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حاء بیاید
ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که
دسته جات عساکر دارند و عبدالرؤف المناوی در کتاب کواکب خود که در نوم [illegible] البلاغه [illegible]
این معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که ذیل نگاشته میشود وام البنین در آن معنی بیرق دارد [illegible]

بام بنین مرجعهم الیها		وساولک وما حملت حبنا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیله بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار
داشت و احوص ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام با حق در حق او این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر		وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمد و گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

عقیل بنی کنانة والمرجیّ	اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج	بداهیة وخصم المعضلات
فبکیه ولا تسمی بحزن	وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از روسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بشار الیها میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه معظمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوتی سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بالعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول میشوم بنا بر این ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را با هم وصل کرده معروف بواصله شده و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه وآله درآورد چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد از خود ام حبیبه منقولست که گفته است در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریهٔ نجاشی مسماة بابربه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر مأمور و وکیلست که ترا بمزاوجت آنحضرت سربلند سازد من بنهایت مسرور شده دو دست بند نقره که در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض عهد انها بمدینه منوره آمده بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات نماید و در انجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو مشرک هستی و در این فراش نمیتوانی قدم گذاشت

ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی با اثاث البیت ام حسان سیدگی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر به پسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان انچه قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد

ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی ص میباشد بواسطه نعومت بدن او را بیضا و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیهٔ پدرش انشا کرده

الا یا عین جودی واستهلّی ۔ وبکّی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی ۔ بدمع من دموع هاطلات
وبکّی خیر من رکب المطایا ۔ اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی ۔ کریم الخیم محمود الحیات
وصولا للقرابة هبرزیا ۔ وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی ۔ تروق له عیون الناظرات

میکردد و درکتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از ین ام الخیر نقل مینمایند و آن اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوکت توذر کوفه از او سؤال کنم و اگراز تو خیر گوید بتو اجر دهم و اگر بشر بجزا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانهٔ ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از زاد اطاعت معاویه خارج نشده ام و را دهلاقی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد توجه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر باسایش و راحت طی مسافت نموده تا مدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی باینساحت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید حرفهائی که در وقعه صفین و قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آنروز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته آن روز هم بعلت صدمه و ضجری که بدان دوچار بودم آن حرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن انها بی مرا اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای آنروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وا نگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

بهم رسانیدند و شعرا در تهنیت و تبریک اشعار و جبهٔ نظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب اغانی که یادم حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب می‌آشامید و بکمال سرور بجرعه برداد با مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند و بعضی از آنها در آغانی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید است

عللانی بعاتقات الکروم … واسقیانی بکاس ام حکیم
انها تشرب المدامة صرفا … فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زنان صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند **ام خارجه** دو نفر زنان صحابیه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردیده میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر **ام الخیار** این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری) چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت ام الخیار تدعی … علی ذنبا کله لم اصنع

و این شعر در شواهد نحو ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود **ام الخیر البغدادیه** از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که بهرهٔ کامل داشته اند و با فاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابوالمظفر الکاغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور استماع اخذ علم حدیث نموده بعدها با نشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از مشار الیها اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است **ام الخیر بنت الحریش** زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ننموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

باو داد ند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینهٔ طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب به
ابو الدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر از این قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة
بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول ص در حبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول ص نموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمی
بوده و ام الدرداء که بعدها بمناکحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام
داشته است **ام رعلة القشیریة** زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی ص
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد ولا حظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئا
یقربنا الی الله عز و جل این عبارت رعله شبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول ص معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء انگاشته ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و با امور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود ماجور و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت
فاطمه ع رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود **یا دار فاطمة المعمور ساحتها**
هیجت لی حزنا حییت من دار **ام رومان** زوجهٔ خلیفهٔ اول ابوبکر مادر
و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این زن
شرف بزرگی داشته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است **ام سعید** دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

المجاهدین منکم والصّابرین بعدازان سر بمیان بلند کرده گفت اللّهمّ قد عیل الصبر وضعف الیقین وبیدک یا ربّ ازمّة القلوب فاجمع اللّهمّ بها الکلمة علی التقوی والّف بین قلوب علی الهدی

پس از این دعا امّ الخیر کلماتی چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریص میکرد معاویه بعد از استماع اینکلمات گفت یا امّ الخیر ازین حرف قصدی نداشته جز اینکه خواسته مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل رسانم بر من ایرادی نیست امّ الخیر گفت مرا اندوهی نیست وکسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی امّ الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس ازان با و میل شدند واو را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان همینقدر مدح تو کافی خواهد بود امّ الخیر گفت شهد الله که من باینحرف قصدی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجاتست معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول صلعم او را ببهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صلعم چه توانم گفت او را هم بآنحضرت بجنّت مژده داده اند انگاه امّ الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم میدهم که مرا ازین سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم وبخشیدم بعد ازان با و جوایز وعطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید امّ الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدّیق وازصحابیاتست اسم او سلمی بوده وعمر زیادی نموده از ابوقحافه وابوبکر میراث برده گویند چون ابوبکر متولّد شد امّ الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که خانه کعبه باشد برد ودعا کرده گفت یا ربّ اعتق هذا من الموت وطول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست یکی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن درآمده این ارجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق فزت بحمل الولد العتیق یعرف فی التوراة بالصّدیق اشخاصی که در انجا حضور داشتند این ارجوزه را شنیدند ویکی از وجوهی که ملقّب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایتست امّ الدّرداء زنی بوده است صحابیه مسمّاة بخیره وشوهر او ابو الدّرداء از زهّاد اصحاب بشمار میاید امّ الدرداء احادیث کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واز شوهر خود شنیده وآن احادیث را حفظ وروایت نموده ابن کثیر او را زنی عاقله وفاضله گفته وشوهر او ابو الدّرداء را نیز عاقل وحکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد وحضرت رسول صلعم فرموده اند عویمر حکیم امّت منست چون شام فتح شد ابتدا اقضاوت الخارا

انصار ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم وصلت متعذر مینمود بنابراین ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انتخاب نمایم اما مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن
در ابوطلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیا (ص) بمدینه منوره
هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گزیدند هریک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در آنزمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قبال آنحضرت بنیت انا خادم شما و فرزند منست دعائی درحق او بفرمائید حضرت
نبوی درحق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصره رفت
که بمردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت
ملقب بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم
و اهتزازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر احضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از همراهان خواهی
بود و این مژده فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر داده بودند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و ام
سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیه بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کنیه هفت نفر از صحابیاتست که یکی از ایشان مادر سعد بن معاذ است و او
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل سعد سعدا صرامة وجدا
سد به مسدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناوی
در تیسیر گوید و من خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء ام سلمه از زوجات طاهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمه
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه بآن کنیه ماه
گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بود بعد از آنکه بشرف مناکحت سید
انام علیه الصلوة و السلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
و روایت نمود در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطور در ذیل او را پند داده و نصیحت
کرده یا بنی ما لی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک نافرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحبها و لا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخ
حیث توخی صاحباک فانهما ثكما الامر ثكما و لم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک و ان علیک حق الطاعة
یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول صلعم می پیمودند محو مکن و آتشی را که نیفروخته بود در روشن منما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم
و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الزند و
صاد الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده
در مرثیهٔ او این اشعار انشاد نموده است یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة
قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره ضخم الدسیعة ماجدا یسمو الی طلب الوتیره
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره ام سلیم دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج
و مادر انس بن مالک است این زن از ثقات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده
شوهر اول او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده و بشام رفته و در آنجا درگذشت
و ام سلیم بدیگری بشوهر رسیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله و والطال

كل ما يصدر عنكم حسن — وبعلياكم تحلّى الزمن
تعطف العين على منظركم — وبذكراكم تلذ الأذن
من يعش دونكم في عمره — فهو في نيل الأماني يغبن

ابن اثیر گوید ام العلا نام دو نفر از زنان صحابیه بوده است **ام علی** زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته‌اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اتقیا بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده‌اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم حال زنان را حقیر می‌شمردم و گفتار ایشان را انکار می‌نمودم چون با ایشان ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را به هر کس خواهد عطا می‌فرماید و ترجمهٔ حال ام علی التقیة الارمنازیه در حرف تا نگاشته خواهد شد **ام علیه** کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و یکی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته‌اند و ایشان در سال سیصد و بیست و شش هجری درگذشته است **ام الفتی** . . الحجامنست که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی ع قرآن کریم را میان جدال برد و چون انکار کرد دست راست او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز قطع کردند آن وقت با سینه حفظ قرآن کرد تا جان بداد و مادر او ام الفتی این ارجوزه بخواند

لاهم ان مسلماً دعاهم — يتلو كتاب الله لا يخشاهم
وامهم قائمة تراهم — تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منصور السنجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است که او را امة السلام میگفته‌اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال سیصد و نود هجری وفات نموده **ام الفضل** اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده مشارالیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمده فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده لبابهٔ معظمه مکناة

بنی امیه است که بعدل وصلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ابن امّ عاصم را دختر پسر امّ عاصم سابق
الذکر دانند که نوادهٔ عمر میشود و صحیح اکثر در مسامرات گوید امّ عاصم حفیدهٔ و قرینهٔ عمر است گویند عمر در ایام
خلافت خود شبی در کوچه های مدینهٔ منوّره میگذشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در شیر
آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید که قلب کار زشتی است و عمر ما را از این قبیل کارها
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود گفت و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداده
جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت
این دختر خوشنود شده او را در حبالهٔ نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او امّ عاصم مادر عمر بن عبد العزیز
بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من الرجال امّ عاصم گوید امّ
عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این امّ عاصم درگذشت عبد العزیز اموی خواهر
او حفصه را بزنی گرفت امّا چون حفصه دارای اخلاق امّ عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او
خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصة من رجال امّ عاصم یعنی کاش که حفصه از عرق امّ عاصم میبود

امّ عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از
خلفای مصر رسیده مسجد امّ عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار اینزن میباشد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده است مقریزی میگوید امّ عباس
زنی بود مغربیه مسمّاة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل
بن سالار امّ عباس را تزویج نمود و بوزارت الظّاهر بالله قابل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها
او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس امّ عباس امّ الوزیر گردیده **امّ عقیل** فاطمهٔ
بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان
ذکر و ایراد مینمایند از مشار الیها میباشد و آن بیت این است

انت تکون ماجد نبیل	اذا تهب شمأل بدیل

و این بیت را امّ عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است

امّ العلا دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را باسم امّ العلا نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

۲ مدنی

در آن به بینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصا از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا دانا است که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون الجماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ایها الخلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
اراده است بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
این کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و آبا و اجداد او در کسب
علم از علمای ناقصه خود مستغنی بودند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ایها الخلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب شود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین پس الجماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای تمکنت و مرتبت عظیم ساخته است و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد التقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که یحیی بهم آلات امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون کسی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در المجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

بام الفضل شده وجناب عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب تفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنا برانکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید او را نجیبه شمرده و ابیات مسطور را در حق مشار الیها بنظم در آورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل	کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل	عم النبی المصطفی ذی الفضل
وخاتم الرسل وخیر الرسل	

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند و بنا براین عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود وقتیکه او را میکردانند این سه مصرع را میخواندند

تموه انصاد و اعشره	یا رب فجعلهم کرادا برده
واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة	

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه بکمال میل او را با امام محمد تقی جواد سلام الله علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید امیسال را سنة العرس گویند چه در امیسال مامون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمهٔ منظوره از کشف الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از این معنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند وجمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند الخلیفه اگر این کار کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانهٔ ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده برنو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون الجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون در جواب گفت اما آنچه میانهٔ شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیدهٔ انصاف

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آمد و وی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کحہ زوجۂ اوس بن ثابت انصاری است و اوس از صحابہ و ام کحہ صحابیہ بوده چون اوس در غزوۂ احد کشتہ شد و این زن با سہ دختر از او ماند بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجہ و دختر های او را محروم [illegible] اند چہ رسم جاهلیت این بود کہ بزن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیہ شریفہ وتاکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب است بنابراین مورد کریمۂ و للنساء نصیب نازل شد و سید انام علیہ الصلوه و السلام بہ بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد از آن آیہ یوصیکم اللہ در باب حصص ارثیہ شرف نزول ارزانی داشت و بام کحہ ثمن و بدختران ثلثان و باقی ببنی اعمام اوس داده شد و این قول بر مذهب اهل تعصیب کہ [illegible] از فرایض [illegible] بلمنسوبان ابی میرسد و امامیہ باقی را نیز رد باصحاب فرایض میرسانند ام کلثوم دختر وسطی حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و بزرگترین دختر های آنحضرت زینب و کوچکتر از همہ جناب فاطمہ سلام اللہ علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشتہ اند رقیہ نام و رقیہ و ام کلثوم را دختران وسطی میگفتہ اند و ابتدا رقیہ را بمزاوجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم بہمان سمت یافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفتند خلاصہ ام کلثوم بعد از آنکہ شش سال زوجہ عثمان بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از اینمزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علمای اسلام غیر فاطمہ علیها السلام را ربائب رسول اللہ صلعم دانستہ اند ام کلثوم دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام است کہ از بطن مطهرۂ سیدۂ نساء حضرت فاطمہ بوجود آمده بود و آن معظمہ را ام کلثوم الکبری میگفتند و لاعمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از اینمزاوجت بوجود آمده پسر را زید نامیدند و دختر را رقیہ و زید بن عمر را بواسطۂ دو جد او ذوالهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی کہ در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجۃ السعاده فی حجۃ الشهاده شرح داده در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسہ برای زن و دختر قیصر قسطنطنیہ ارسال فرمود و اهل قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمہ اهداء نمودند کہ بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشتند

بایکدیگر حرفها میزدند و چیزها می‌گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاءً و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر ارتکاب
کرده و آن صید از جنس طیور بوده یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بوده یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر دیدند مامون از روی نشاط
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده این است که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیة و الثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مذکور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بحث و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت آنرا بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض کنم والا استفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بروی حرام بود و
بعد از یکساعت دیدن وی برا و حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بروی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً برا و حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
اینمسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت حلال التباح کنیز

وحیوانات علف وگیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح وشام آن میش را میدوشیدیم واز آن
منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرمود بشتر
بردند ابو معبد بخیمه خود آمده برخلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ماهذا یا ام معبد انی لک هذا والشاء
عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور
وبی شیر اند وحیوان شیرده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضاءة متبلج الوجه حسن الخلق لم تعبه نجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و
فی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشنأه من طول لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت وگشاده
رو بود وشمایل نیکو داشت نه شکمش بزرگ ونه سر وگردنش کوچک زیبا وصاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی ومژگانش انبوه صوتش صوت گلوگرفتگان از شرم سفیدی وسیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته ودنباله آن باریک مویش منتها درجه سیاهی گردنش بلند وریشش انبوه وقت سکوت
با سکینه ووقار وهنگام تکلم علو قدر ودرخشندگی او آشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود ونه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا وخوش
آهنگ از دور جمیل تر از همه مردم واز نزدیک خوش آینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد وخرمی او از آن دو زیاد
تر وقدر او افزون تر همراهان او دور او بودند وچون سخن میگفت استماع مینمودند وچون فرمایشی
میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت وخدم داشت ترش رو نبود وتکلم بیفایده نمینمود چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

شد و سفیری که حامل این عقد مسیح بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را بانجناب معرفی نمود
بعد از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالتش بیش از امپراطریس بلکه مابود
باری ام کلثوم را بعداً عمرزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است
و علماء شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبدالله الاصغر ابن
عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی
بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است
ام کلثوم دختر عبدالله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده
و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان
بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرده
بعد از آن خبر ابتلای آن جیش به بعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بیغمی از
محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم	بالفدقدونه من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا	بدیر مران عبدی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای
اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکماً و حتماً باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بقسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که درین نظم یزید مشار بها و مشهور زن یزید بوده و
بعقیده برخی اسم او هند است و همین زن مسماة بهند و مکناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت
امام حسین ع با یزید پرخاش کرد و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابومعبد الخزاعی
و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه است مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع
معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و روغن
از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنابراین آن گوسفند در یکطرف
جا ایستاده بود نبی اکرم ص در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد
روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سالی خشک سالی سختی شد

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمرهٔ فاخته نوشته اند بهر حال زوجهٔ هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که اورا هانی نام نهاده اند و بدینجهة اورا ام هانی گفته و هبیره از مشهورین داشخاصی است که روز فتح مکهٔ معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفت لعمرك ما ولیت ظهری محمدا

واصحابه جبنا ولا خيفة القتل ۞ ولكنني قلبت امري فلم اجد
لسيفي غناء ان ضربت ولا نبلي ۞ وقفت فلما خفت ضيعة موقفي
رجعت لعود كالهزبر الى شبل ۞ ما ام هانی همان روز ایمان آورده بشرف

اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است در میان ادبا چنین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار از غزوهٔ بدر انشاد نموده است شعر

الله يعلم ما تركت قتالهم ۞ حتى علوا فرسي باشقر مزبد
ووجدت ريح الموت من تلقائهم ۞ في مأزق والخيل لم تتبدد
وعلمت اني ان اقاتل واحدا ۞ اقتل ولا يضرر عدوي مشهدي
فصددت عنهم والاحبة فيهم ۞ طمعا لهم بعقاب يوم مرصد

بن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هرچه در باب اعتذار از فرار گفته وانشاد کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهتر است محمد ذهنی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق نگاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال ایشان را نگرفته و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطهٔ جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد گردد **ام هانی بنت فهد** دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعدهٔ سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجهٔ بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میاید **ام هانی مریم** دختر شیخ نورالدین

نموده اگر او را میدیدم هر آینه متابعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و امّ معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت امّ معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از اینده و نهال ابو بکر و آزاد کردهٔ او عامر بن فهیره است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و امّ معبد اسم سه نفر از صحابیات است
امّ النساء دختر عبد المؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آبدار نظم و انشا دکرده در مسامرات محیی الدین قصیدهٔ از او مسطور است که اینده و بیت از آن میباشد

هاء البشر بوعد کان ببطر	فاصبح الحق ما فی صفوة کدر
من خبرها غدا بالهدی یأمرنا	ونهی وامره التسدید والنظر

از اینده و بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و لکن
غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را شجاعت و دلیری ستوده گوید

لت اذا اقتحم الابطال حومته	یلقی الکتائب لا یعبی ولا یذر

امّ هرون در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال او چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن نهنا بنان قناعت نموده بسر و سامان عتنائی نداشته
بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با انحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند
در صحراها با شیر بر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده
بطرف دیگر میرفت **امّ هاشم** یکی از زنهای یزید بن معاویه بوده و چون پسری از یزید هم سانیده و
او را خالد نام نهادند امّ هاشم را امّ خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
و قوام گیرد و از شأن خالد بکاهد بعد از چندی یکروز مروان بسیار و خالد دشنام داد و گفت یا ابن
الرطبة الاست خالد این واقعه را با در پیش اظهار و شکایت نمود امّ هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند
تا بمرد **امّ هانی** دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بوده و او صحابیه است مشهور که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که
سجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قاورمه شده پر مینمایند
وصفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند وهلعه بکسر ها وفتح لام مشدد
بزغالهٔ ماده است وزلخه بضم زاء وفتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود ودر وقت
شدت مرضی که بآن نوع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام امّ الهیثم اینست که من درد
کراس میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم وشکنبهٔ بزغالهٔ ماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم
ومبتلا بدرد پشت شدم **امّ الهیثم** ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید امّ الهیثم زنی صحابیه بوده و
شعرا نیکو میسروده وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن
پیش نگاشته شد درگذشت این دو بیت را امّ الهیثم نظم کرد

امامة حین فارقنا لقبرنا	اشاب ذوابتی واذل رکنی
ولما استنأ ست رعی ربنا	لطیف به لی احنها الیه

واین امّ هیثم همان امّ هیثم بنت العریان النخعیه است وچند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده وجماعتی بابوالاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی از این امّ هیثم دانسته‌اند وآن اشعار اینست اگرچه پیش هم نگاشتیم

الا یا عین ویحک اسعدینا	الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی امّ کلثوم علیه	بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرّاً اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا	فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها	ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه	وحبّ رسول ربّ العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا	بانّک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین	رایت البدر راق الناظرینا
وکنّا قبل مقتله بخیر	نری مولی رسول الله فینا

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامہ سیف
الدین الحنفی و محدثہ ایست مشہورہ کہ نیز از اساتید امام سیوطی بودہ در ماہ شعبان ہشتصد و ہشتاد و دو متولد
شدہ قسطلان کریم و کتاب ملحہ کہ منظومہ ایست در نحو و مختصر ابی شجاع راکہ از کتب فقہ شافعی است
حفظ کردہ فخر الدین القایاتی کہ جد مادری مشار الیہا بود تفخیم او نمودہ و از سن ہشت سالگی تحصیل بر جستہ
و از اکثر مشاہیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کردہ شب شنبہ سلخ ماہ صفر سال ہشتصد و ہشتاد و
یک بدرود زندگانی نمودہ است امام سیوطی از مشار الیہا و از ام ہانی بنت فہد و ام ہانی بنت
ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم کہ مخصوص اجازات اساتید تالیف کردہ ذکری نمودہ در باب
ام ہانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی می آید و میگوید شعر مسطور در ذیل را
اینزن بچند شعر مذیل ساختہ است شعر

اذا جن لیل هل یعش الی الفجر	اذا کنت لا تدری و عمرک لا تدری
فکن حامد الله شاکر وصله	واشعار ام ہانی کہ از این بیت مرقوم است قرار داده اینست
وکن ساجد الله ما دمت قادرا	علی سائر الاحوال فی السر والجهر
ویا ایها الانسان لا تک جاهلا	لسائله یعطی بالسعادة والفخر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم	واعلم بان الله مولی الکاسب الضر
وصل علی المختار اشرف خلقه	وزاد وهم من عمر مل ولا ضجر
	علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیۂ اندلسی است اینزن طبعی بدیہہ داشتہ و در ادبیات
ماہر بودہ وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریہ مامور گردیدہ و چون این ماموریت اسباب دوری
شدن او از اہل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانہ آمد ام الہنا این حال بدید و این بیت بگوید

یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نمودہ و تصنیفی ہم با ام الہنا
نسبت میدہد ام الہیثم امام سیوطی در اواخر مزہر از امالی قالی نقل کردہ کہ گوید ام الہیثم عجوزی
بودہ است از بنی منقر کہ از فصحای نسوان بشمار میآید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت
کنت وحمی بالدکنة فتھدت مادبة فاکلت جبجبة من صفیف ھلعة فاعترتنی زلخة گفتند این چہ تیم

فانی لباک ما نبت و موجع	و کان له اهلا لما کان من وجدی
سقاک و لی للناس فی العبر مطرا	وسوف ابکیه و ان کان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها	و کان حمیدا حتما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابیه مسماة باسمیه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او و جد او را باید و آمنه زوجه ابن الذمینه که ترجمهٔ حال او سابقاً مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اسم او را امنه میگویند امیة الغفاریه صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول عزمیت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت آمده عرض کرد انا نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین بپردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت دادند اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوکتها) عقیلهٔ معظمهٔ مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمارد اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای بی سامان عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و اعقل مکرا اعتساف و مؤید درستی و انصاف و بوان کفته در حق این ستر عظیم القدر است که سروده اند ولو کان النساء کمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال و مدحی بسزا موده اند مختصر حد و تقوی و پردهٔ عفافش با آثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معین است و از انوقت که مرحومهٔ مغفورهٔ ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والده اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس جای گزید پیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

بقیم الحق لا یرتاب فیه	ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه	ولم یخلق من المتجبرینا
کأن الناس اذ فقدوا علیا	نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب	فان بقیة الخلفاء فینا

امهات المؤمنین مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء صلعم از دار فنا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

الیهن تعزی المکرمات وتنسب	توفی رسول الله عن تسع نسوة
وحفصة تتلوهن هند وزینب	وعایشة میمونة وصفیة
ثلث وست ذکرهن مهذب	جویریة مع رملة ثم سودة
	مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد واما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بود واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامه قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است **امیمه بنت عبد المطلب** ابن هاشم وعمه حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وام حکیم البیضاست که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است :

الا هلك الراعی العشیرة ذو الفقد	وساقی الحجیج والمحامی عن المجد
ومن یألف الضیف الغریب بیوته	اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
کسبت ولیدا خیر ما یکسب الفتی	فلم تنفکك تزداد یا شیبة الحمد
ابو الحارث الفیاض خلی مکانه	ولا یبعدن فکل حی الی بعد

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این امّ عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که روزی
آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقا آن دیوار در همان
حین مشرف بانهدام گردید مشار الیها ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا وحق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او درگذشت انگاه فرو ریخت و امّ عبد الله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهدا ع بوده **امّ فروه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده اند و آنهائی که گفته اند امّ فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ
عبد الله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف اختیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری مکناة بامّ فروه بوده است **امّ کلثوم** کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز امّ کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناة بامّ کلثوم صغری داشته اند **آرزوی**
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

ستدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی	چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو	آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقا بیکه دختر مهتر قرائی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت

داشتی خود را همسر شعرا نامی انگاشتی این بیت اوست	ز هشیاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد	**آقا دوست** دختر درویش قیام
سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وست	هر کجا آمد بآن زلف پریشان بگذرد
هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد	ای محبان بو العجب دردیست درد عاشقی
هر که دامن گیرد این دردش ز درمان بگذرد	هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو
زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد	در فراقش دوستی گر بید چو ابر نوبهار
گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد	**حرف الباء**

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مخدّره دام اجلالها موکول و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال بی مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابدآیت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام مجللهٔ مشارالیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او از اینقرار است (حبیقهٔ الماس تقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پردهٔ مروارید تقدیم آستان حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین در آمامه) بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقهٔ طاهره ع از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده هرویه که بنا بر جلالت و حسب و نسب و توانائی شعرا موزونان بذل توجه و احسان مینموده و این شعر از وست شعر

آه از آن دمی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو	وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهتر قربای خراسانی مهتر رکیب خانهٔ محمدخان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته است

هرکجا آن سه باین زلف پریشان بگذرد	هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم **ام عبدالله** دختر حضرت امام حسن زوجهٔ حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد و معظم مشارالیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبدالله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای این شرف گردیده چه پدروی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبدالله اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیلهٔ بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبدالله را ام فروه بنت

لکھ قائم

نشن آدمیت وصفات حسنه دارد من با وحریت خود را اظهار داشتم وگفتم اینکار موقوف بر رضای پدر من واجرای صیغه نکاح است وبنابراین معروضه رضای پدر ودعای خیر مادر را برای انجام این مقصد مستدعی میباشم وصورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی — فهی السلوک بدت من الأجیاد

لا تنکروا أنی سبیت وأننی — بنت لملک من بنی عباد

ملک عظیم قد تولی عصره — وکذا الزمان یؤول للإفساد

لما أراد الله فرقة شملنا — وأذاقنا طعم الأسی من زاد

قام النفاق علی أبی فی ملکه — فدنا الفراق ولم یکن بمراد

فخرجت هاربة فحازنی امرء — لم یأت فی أفعاله بسداد

إذ باعنی بیع العبید فضمنی — من صاننی إلا من الأنکاد

وأرادنی لنکاح نجل طاهر — حسن الخلائق من بنی الأنجاد

ومضی إلیک یسوم رأیک فی الرضا — ولأنت تنظر فی طریق رشاد

فعساک یا أبتی تعرفنی به — إن کان ممن یرتجی لوداد

وعسی رمیکیة الملوک بفضلها — تدعو لنا بالیمن والإسعاد

معتمد واعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت وزنده بودن دختر خود را بجای آوردند وجواب نامه مشعر را نوشته اظهار رضا در تزویج آن نمودند ومعتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنیتی کونی به برة — فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام واو را بالفنس پادشاه قشتاله داد ووجه این بود که معتمد با امراء الطبن جنگ میکرد چون محتاج بامداد اعدا شد با او دوستی نمود که از معاونت او بهره مند گردد سیده پس از اندکی براه ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار مورخین مشار الیهم چنین برمیاید که اسم دختر معتمد را سیده دانسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است وسایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده ومدتی در میان آنها ماند

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
این زن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و شصت و نه هجری بکشت و جای او بگرفت و شش
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش بالشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و براو غالب شد و بقصاص شوهر اورا از زندگانی محروم ساخت این
دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتونست

درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است
مسافران هوارا گذر بدشواری است

همیشه باد سر زن بزیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکوکاری است

بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقه
جمیل شاعر و عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه
که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از جمله

وانّ سلوّی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حانت ولا حان حینها

سواء علینا یا جمیل بن معمر
اذا متّ باساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه رابنت
یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشارالیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی بیافتد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و بیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جدّ او عباد المعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دو چار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسرا
متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهم رسانند در این حال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده بشخصی فروختند مالک من خواست مرا به پسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده
خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات
مامون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال ایشان تحصیل کرده و مانند نامیزه که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است **برکة الستة الجلیلة ام السلطان** مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ایم اینزن اصلا جاریه ام ولد بوده
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده و در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و گلدانهای بسیار وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته
همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارک سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا نویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن
منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفره
اوسحن میکردند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است وفات
ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده و عجب اینست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن یحیی الاعرج السعدی اینبیت انشا نمود

کانت صبیحة موت ام الاشرف — فی ثامن العشرین من ذی قعدة
ویکون فی العاشور موت الیوسفی — فالله یرحمها و یعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و درگذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان

نیز صحیح میت **نحیۃ المدینہ** از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند ازاو پرسیدند جراحتی که التیام پذیر
نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدرخانه سفله رود و بارنیابد و شرف آنست که
شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنابراین هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی نماید **بدر الدجی** محیی الدین در مسامرات گوید بدر
الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در آنحال نظر بسایه خود کرد و آنحرکت در نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام بآنفعل نمود **بدویه** محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای
فاطمی بمصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنابر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بدویه مشهور
شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا باماکن متنزه و جاهای باوسعت
و صحرا مانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر
عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون
گردیده و انجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله باو داشت وقعی نمینهاد و وقتی از
قصر هودج این ابیات را بابن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی	مالک من بعد کم قد ملکا
کنت فی حیی طلیقا آمرا	نائلا ماشئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد	لا اری الا حبیسا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها	بالهوی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها	لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی	هالک وهو الذی قد هلکا

کویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف ازانیه که بعبدالملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبدالملک قبل ازانکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میکشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبدالملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن میگفت
ای عبدالملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری
اگر انتقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم ص میفرمود هر
شخص اگر در بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشهٔ حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
طرد نمایند عبدالملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندکان خدا مسلط کرد و ظاهرا بریره
همین فقره را منظور داشته که عبدالملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی و زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم این
پادشاه دو دسته شدند دسته هواخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا برادر
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پاد
شاهی این برادر بود و بسعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود همینکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مامول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر اینزن بکارهای دولت مداخله
نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
بریکه از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی داشت این زن
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی میزیست و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد
و مسافرین در انجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانهٔ این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

زیاده از حد مهموم و متأسف گردیده بره و بنت عبدالمطلب بن هاشم جده حضرت رسول صلعم و خواهر اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و بره این ابیات را در مرثیه پدر خود عبدالمطلب انشاد نموده

اعینی جودا بدمع درر ... علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد واری الزناد ... جمیل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات ... وذی المجد والعز والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات ... کثیر المکارم جم الفجر
له فضل مجد علی قومه ... منیر یلوح کضوء القمر
اتته المنایا فلم تشوه ... بصرف اللیالی وریب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز که عم اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته اند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق انرا ابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره‌ای در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبدالعزیز خان با قایق مخصوص از سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کردند بریره جاریه صحابیه که عایشه انرا آزاد نموده و قبل از آزادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بآزادی نایل شد حضرت رسول صلعم اورا مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام بوده باشد یا خارج شود بنابراین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العتاقه ذکری ازاو شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد آزاد شود و بخواهد فسخ آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر آنند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

گویند

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت بخواند تعلّمت اسباب الرّضا خوف عتبه وعلّمه حبّی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی منظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	یصدّ وادنو بالمودّة جاهدا
ویبعد عنّی بالوصال واقرب	بنان بیت ثانی سرود
وعندی له العتبی علی کلّ حالة	فما منه لی بدّ ولا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایشان وزن را برهانی باهر است
احتیاج بدلیلی دیگر نیست بنت الجودی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال
مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود و بعدها در فتح دمشق ایشان جزو حصّه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد بنت خداویردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار
در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر
او را احضار کرده هنر او معاینه نموده و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد بوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون
خلیفه عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کانّ صغری وکبری من فواقعها

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نساء بوده و کارهای خیر نموده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینکی باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض در آن مداوا میشود و اوقاف کثیره که برای مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میشود و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهة مناسبت فی الجمله دارد بصبص مغنیه مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی

یافته و در وصف او سروده اند | بصرت الشمس من دانة
فان تبدلت فانت الهلال | سبحانك اللهم ما هكذا
فيما مضى كان يكون الجمال | اذا دعت بالعود في مشهد
وعاونت يمنى يديها الشمال | غنت غناء يستفز اللبيب
حذقا وزان الحذق منها الدلال | بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور

است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و اینها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان آن زمان بشمار میآید بود و چون سلطان ابوسعید با و میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت تمام مهام امور خود را با و تفویض کرده بود بنابراین او را خنکار میگفتند بعد از فوت سلطان ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره

خنکار یعنی خداوندگار است

گر بستر شود ان روی چو خورشید مرا | پادشاهی سپهر که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان
خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را حاجی بیگم گفته اند و بمرحوم
محمد قاسم خان امیر بزرگی داده شد و خاقان مغفور بسیار علاقه تامه با این دختر داشته و مرا حضر او را همراه
و بمصاحبت قرار میدادند و این بیگم دو کتاب معروف بلطافت اهل عرفان مائل و مرید مرحوم حاجی ملا رضای
همدانی که از مشایخ العصر بشمار آید بوده و هر سال مبالغی جلیله بحضرت شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر
او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان
ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره با دستمال
و در مجالس حاضر میشدند **بدور** میروان تصور از جواری خفیه و در عصر عباسیین در بغداد
بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسین

البیاضی ثقفیه مشار الیها گردیده و در حق او گفته | شکی القلب ظلمته فی الجسد
الی فاسکت فیه بد و ۲ | بکاره الهلالیه تابعیه السیف لقصته
معروف و اینده بیت از نتایج افکار اوست | یا دید دونک فاخفر من دارنا
سبقا حساما فی التراب دفینا | قد کنت ادخره لیوم کریهة
فالیوم ابرزه الزمان مصونا | ولها | اتری ابن هند للخلافة مالکا
هیهات ذاك وان اراد بعید | منتك نفسك فی الخلاء ضلاله
اغراك عمرو للشقا و سعید | ولها | قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیة خاطبا | فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رایت من الزمان عجائبا | فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لآل احمد عائبا | صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

بالجمله درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود
و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون
بکاره را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها شعری از آن اشعار

حصباء درّ علی ارض من الذهب	و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون ملتفت شد و این شعر انشا کرد	فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	از جمله اشعار طرب انگیز که درین سور با سرور نظم
کرده بودند این شعر محمد بن حازم باهلی است که با تقریب	بارک الله للحسن ولبوران فی الختن
یابن هارون قد ظفرت ولکن ببنت من	مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیة میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلا خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فائز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته مینگارد که در هر حال بعنایت مودت
دولتین اسلامیتین باسر گذشت سلال (?) اکثر این زن را یادآوری مینمائیم بهیة البکریة
دختر عبدالله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیلهٔ خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در اینها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید
و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر اینها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر بفقره ها
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و این شعر ازوست

کریم

لست ابغی عن بابه من براح
وفسادی الذی زعمتم صلاحی
وارتضاه لنفسه من جناح

فصلی الذی زعمتم فسادی
ما علی من احب مولی الموالی

تذکارهای خاتون

چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکارهای خاتون
رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی
دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان
بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف مینموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده
و علم و ادب میآموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقه با مهارت و تفقه و بقلیلی از لوازم معاش قناعت مینمود از نصایح سودمند مردم را منتفع
و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده
و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او
مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام او مینمودند و فی الحقیقه مباهی از او همگنان را مشهود
میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او انهائی
که بجای او سمت برتری و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه داشتند ببغدادیه مشهور شدند گویند
چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق
میگرفتند وعده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری
و تبری مینمودند تا زمانی که باز بمیل و مسالمت آیند در آنخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت
آن خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نمیکرد و این اصول در آنمحل تا مدتی
منضبط بود از سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آنخانقاه
از هم گسست **ترخان خدیجه سلطان** از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیها صاحب ینگی جامع اسلامبول
بوده و موقوفه آن مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای ینگی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

مسطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاودت متعرض نشده گفت ای خاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود بلقلیس دختر محمد بن بدر الدین بن تاج الدین البلقینی است و جدّ او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار اینها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در اوان وفات زیاده از شصت سال داشته ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و اورا از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر بی بی دست همان بنت خداویردی است که در حرف با ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در نجوم ظاهره خود باین مطلب تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبد الله دیوانه بوده و بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی بیتی بنظم میآورده این شعر زوست

که تا نظاره آن سرو خوشخرام کنم	روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم

حرف التا

تحفه عربیه عارفه بوده است و اورا دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنابر مسطورات همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را چندین اید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میکرد اهل خانه بستوه آمده او را بمرضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مرضخانه بیرون میآورد و پولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار مسطور را در مرضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولیکن	انا سکرانه وقلبی صاح
اغللتم یدی ولم آت ذنبا	غیر جهدی فی حبه وافتضاحی
انا مفتونة بحب حبیب	

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشته
فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هشتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت
و آنچه را مینگاشت همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر تقیه باشد از افاضل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هفت
در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمناز قریه بوده در نزد شام و تقیه الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد
ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
بوده پوشیده نماند که سلطانشاه برادری داشت موسوم به تکش خان که با او از یک مادر نبوده
در ولایت جند حکومت مینمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست
و عنان امور را بمادر بزرگتر نمود و لهذا اختلاف درمیانه گرفت پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش
خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد
هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او را نیز تکش خان ببرد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هشت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل بواسطه
کبر سن از سفر معاف داشته و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **تماضر بنت منظور بن زبان**
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص
او اقبال و اقدام نماید و فرزدق به پسر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق
غالب آمد این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت را برخواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا | مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

به کوسم والده سلطان ابراهیم خان شد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پایه دخت
و علاوه براین بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره عالی
برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در السنه و افواه مذکور و او را تالی رابعه دانسته
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز مادر بزرگ سلطان مادر
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود تقیة الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی
بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که ملقبه به ام علی بوده
و پیش ترجمه حال او را وجه داده دیدیم بنابراین گوییم ام علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت
و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر
از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بود دم بالهم بیچی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعه
خود را پاره کرده بپای من بست تقیه آن نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی	عوضاً عن خمار تلک الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا	سلکت دهرها الطریق الحمیده

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل منه مقیما فی کل خطب جسیم
او وقی الاذی لمن فدله لم تخط الا الی مقام کریم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
گوید تقیه قصیده خمریه باسم مظفر تقی الدین عمر برادرزاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت تقیه
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است تقیه منحرف بشنید قصیده در رزم بنظم آورد که
دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید بوده تا در است تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج

الاومنانی است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی بسر میبرده ابوالحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها
که معروف بابوالحسن علی بن محمد دنست همدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل مینموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابوالحجاج از نقیه اجازه گرفته و ابوالحجاج بناً علی
میگوید نقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت
و روایت نایم و برخی از اشعار از یک قصیده طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها — وعلا علی ظهر السماک خیامها
والروض متبسم بنور اقاحه — لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه — ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة — الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته — خالات مسك خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت — وتنبهت بعد الکری نوامها
واجمع خواطرنا لنجلی فکرنا — لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة — فخر الائمة شیخها وهمامها
الحافظ الحبر الذی شهدت له — ارض العراق بفضله وشآمها

واخر قصیده را طوری خوب گفته که تخلص
لطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش مینماید ست شد و دختر حسین بن اویس از نجبای
ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چراکسه مصر
او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عمزاده او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت
چون بیغداد باز گشتند عم او احمد در گذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرد
یکسال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطهٔ رسانید و تستر را متصرف
شد اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز هلاک ساختند

واز انوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل واعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که بپسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است امّا وقتی که انعام واحسانی باو بفرمائید درا و حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حبّ از و بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودّت مودّت میآورد و ممکن است که اندک اندک رو بازدیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم وتقاصیر او مثل جرائم وتقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طائفهٔ آمده خبر داد که قبیلهٔ او را غارت کردند و از آنوقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب انها میآیند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد **تنوسه** کنیزک مغنّیه بود از علیه یا عباسه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذّة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بسجن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنة ان شبهتها بانّه	في جنّة الفردوس مغروسه

وموقع وداستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است **تمیمه بنت وهب** زوجه رفاعة القرظی الضحابی بود و مشار الیها ورا بسه طلاق مطلقه نمود و عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از حضرت رسول استجواب شد که آیا همینقدر محلّل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمود نه لاحتی تذوق عسیلتک وتذوقی عسیلته و الزبیر بفتح زاء است **تومان آغا** این نام نامی بچند نفر دختران سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسمّاة باین اسم وملقب بفخر الدوله میباشد **تقیه** دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

۹ الالهیک

سوء حال لرزه بر اندامش افتاد پریشان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشته گفت خدایا
عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بازینه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدارا بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و باس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا
الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرایشه و توبه او در السنه و افواه مشهور گردید تصویر بهندیه
مشهد بادی از میر بیشه عظیم آبادی شنیدم که نام او طفیلی خانم بود و شعر اردو میگفت این یک

بیت فارسی سندرا که انکارا وست	فتنه زابرای منت شناخته ام
بدمالی منت شناخته ام	خویشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیرخوار

خود را دوش گرفته در صحن خانه ایستاده بود پسر عشقی شوهری که مرد شاعر بود این مصراع برخواند

آمدم بر دوشش امه طفلی پری نژادے	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که بسته بود نا مستزادی	

حرف الثاء

ثبیته بنت یعار زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در سلک صحابه معدود
گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و ازانجا بمدینهٔ منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارز می
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در آن غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود مصرا
میمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشكرت أنا ربّا الدمن صغر	حتى شبت شبابا غير مجحون
الأحول الأثعل المشؤم طائره	ابو حذيفة شر الناس في الدين

اما ثبیته زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده
اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه است ثویبه جاریهٔ ابولهب عم حضرت

در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقل حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و ...
بتصرف مشارالیها درآمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخرالامر در سال هشتصد و بیست و دو
درگذشت درانبا ابن حجر ذکر کرده‌اند و ... **توتی اتون** زوجه ملا بقائی که مصاحب میر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مبارک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و باهم طرف

مزاج دست میداد توتی ملا این رباعی گفت	یاران ستم پیره زنی کشت مرا
کاواک شده چونی از او پشت مرا	گر پشت بسوی او دمی خواب کنم
بیدار کنند بضرب انگشت مرا	توتی نیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابگی سست رگی کشت مرا	روزی نبود از و بجز پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت	بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمد	ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
شبها همه پشت سوی من خواب کنی	مگذار که دل گرفت از پشت مرا

تا چند زنی طعنه بانگشت مرا

توتی متخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرده‌اند که شوهر توتی با مردی میپرداخت و از زن
ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را مناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالمگیرش	یارب چه شود شبی بخواهم زیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم	تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی عذر خواست
و باوی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و
بروت نداشت و پیوسته زینت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در اثنای آن قصص و حکایات شهوت انگیز بعشوه‌های دلربا
و غمزه‌های بلاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بهر شوق و ذوق میآورد و دمی
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن
حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نگین برآمد

کریست و بر سبیل تمثّل این شعر بر زبان آورد

ومن هوان لم يحفظ الله ضايع

اتاني كتاب لم ير النّاس مثله
وقرطاسه قوهيّة ورباطه
وفي صدره منّي اليك تحيّة
وعنوانه من مستهام فؤاده
بنفسي من لا يستقل بنفسه

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

امدّ بكافور ومسك وعنبر
بعقد من الياقوت صاف وجوهر
لقد طال تهيامي بكم وتذكري
الى هائم صبّ من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نوادهٔ قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح نیست که دختر اوست

(حرف الجیم)

جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میآید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت مینموده و واسطت و اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشاء آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت تشنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را برکنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت **جرباء بنت قسامه** مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمینماند بنا براین او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بناخوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از وی جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکواکب جرباء میگویند ظاهراً عقیل بن علقمه المری نیز دختر ما دیگری باین اسم داشته است **جعده** دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوّره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که آنحضرت را باغوای معاویه با یزید مسموم ساخت که بوصال یزید از آن پدر و پسر

رسول صلعم بوده و مژدهٔ ولادت سیدانام را بابولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و او از زنی
که بشرف دایگی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمة بن عبدالله بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیدهٔ بعضی آنست
که سید عالمیان ابتدا یکهفته از پستان آمنه شیر خورده اند بهرحال ثویبه حمزهٔ سید الشهدا را نیز شیر داده است
مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول صلعم ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت
عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم مگر در شب ولادت
رسول اکرم بجهة اینکه ثویبه را بمژدهٔ تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایگی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکر از او نمودیم

ثریا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبدالله بن الحرث بن
امیة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته وقتی بوده است
که سهیل بن عبدالعزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدای آن اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی — بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل — یتخطی الی حتی اتانی

و در این قصیده می گوید شعر

ایها المنکح الثریا سهیلا — عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت — وسهیل اذا استقل یمان

و لطف این اشعار پوشیده نیست نیز هنگام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته

من رسولی الی الثریا فانی — ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله اننی مستهام — بهواکم واننی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و آنرا مزین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد

کتبت الیک من بلدی — کتاب موله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد — یؤرقه لهیب الشوق بین النحر والکبد

[illegible]

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت

گریست

چه نار غم نرست ز گلزار بخت ما | اهم خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبهٔ ابونواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت مینموده ابونواس باو مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانی افنیت عمری	بمطلبها ومطلبها عسیر
فلما لم اجد سببا الیها	یقربنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجت جنان	فیجمعنی وایاها المسیر

وابونواس در اینسفر قطعه در تلبیه نظم کرده که نقادان بالبصیرت تحسین نموده اند حسب المناسبه آن

قطعه درین محل مسطور می‌شود	الهنا ما اعدلک	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک	لبیک ان الحمد لک	والملک لاشریک لک
واللیل لما ان حلک	والسابحات فی الفلک	علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املک	انت له حیث سلک	لولاک یا رب هلک
کل نبی وملک	وکل من اهل لک	سبح او لبی فلک
یا مخطئا ما اغفلک	عجل وبادر اجلک	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملک لک	والحمد والنعمة لک	والعز لاشریک لک

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده جود بای زوجهٔ جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حا در ترجمهٔ حال حیات النساء بیگم ذکری از حاضر جوابی اینزن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از او کرده ایم اینزن در بغداد میزیسته و از خانوادهٔ معتبره و دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابوالنجیب ابوالوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالنجیب او را بزنی گرفت و ستیده بنت عبد الرحیم از او

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان و پدرش عبدالرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضائل معنوی او را شنیده بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه این جرأت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد تنها تا سال هزار و هفتاد در بغداد درگذشت این شعر از وست

پیداست از دو چشم ترش خون گریستن ٭ یا شوق را ز خلق تو پنهان چسان کنند

الجلیلة السلطانیة دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است و ملقبه بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیة است که پیش ذکری از آن نمودیم مشارالیها مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نوع اناث دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبدالله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشارالیها اجازه گرفته است **جمیله** دختر ناصرالدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفته و خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر جمیله چندان بعطا و عطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب مبرات او را فراموش کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد میشد مردم میگفتند آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از آنجمله است جمیله بنت ثابت که بام عاصم معروف و پیش ذکری از وشده است و جمیله بنت عبدالله زوجه ابن ابی ثابت ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلع درباب او جاری شده چنانچه در کشاف در سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

قلعهائی است که دارند کان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان
خود میشمارند و همین کلک و بنان و تقریر و بیان و رای صایب و هوش ثاقب بود که پس از ار
تحال شهریار سپرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دارالسلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط میشاید که مورخین این دولت
ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم
مایهٔ کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مستوجب انتقاد
گاه شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر
زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی
قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکهزار و دویست و چهل هجری با
محمد شه آن شاه درویش دوست
که شاهی بشاهی بجز دادار دوست
مزاوجت حاصل نمود و در مهام

ملکی با رای اعلی بر نفوذ اوامر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هشت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون
اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شهریار سپرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور این معظمه ملکی را به
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و نقش انگاری گلدوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال
هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسروانی
در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول سیاحت ملکهٔ معظمه روح الله
روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر تفقد اعلیحضرت

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال
نمود و جوهره جاریه ست نفیسه است و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی
داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات
طاهرات حضرت فخر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
در غزوه بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
خود قرار داد مبلغی معین کارسازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت
رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من
البلاء مالم یخف علیک و قد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این
بدیدند از قوم و قبیله جویریه هر که را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بودند
آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجه جویریه خیر باشد در مسامرات
محی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است
دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی از آن دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است
که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها مهین بانوی
کریم الاصل معظم و مهین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزنده مهر کرامت
و کامکاری شرف جهان و زیب زنان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه
تاجدار ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که بکمال
حسن تدبیر بی مشاور و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و با صالت رای و متانت فکر و حصافت
عقل امیران پرشوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر رقم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحه عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطات مفخمه معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه
و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

که از او آباد بود و این مشت از او پست	گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است
قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است	

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهرشاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصماتیه محله دارد اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را ذکر کرده مینویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند و هم الآن ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انحل جز حمام بنیری نداشته و جامع شریف از مرحوم خسرو کتخدا معلوم است که بلوقی قاضی اول اسلامبول بوده و جد راقم باسم او منسوب داشته بوده حاجی قادین در عقب جامع مذکور یک دو حمام بنا نموده جامع شریف وی باسم او منسوب شده قبه حاجی قادین در نزدیکی قبه قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و در عقب آن قرب مزار و حول بوستانها قرار گرفته است حبی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و هستون ... شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح این مثل گوید در وقتیکه مروان بن حکم والی مدینه منوره بود حبی که هشتاد سال داشت با جوان عربی شکایت کرد که مادرم بحوالی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و استفسار نمود آن زن در کمال متانت بعضی سخنان شبیه خود گفت که بر فرط شوق و دلالت داشت لهذا این صفت به المثل شده و گفته اند اشبق من حبی و هدبة الخشرم العذری گوید

ولا وجد حبی بابن ام کلاب	فما وجدت وجدی بها ام واحد
کما اشتهت من قوة وشباب	رأته طویل الساعدین عنطنطا
	هذه البیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ

حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده عبارت حبی اینست یا موذعة الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطط والله لیصرعن امك بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث ... میته وقد حدنا خلا رضای مدینه ... بدند یعنی او را بمنزله ام البشر یا النسند چه با تمام اقسام مواقعه را باسم شیخ و غربله و تحنیه و ...

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایه تسلیت نبود گروهی انبوه بخاک سیاه
می‌نشستند اما وزیر مرحومه ستهٔ کبری و مهد علیا نوّر الله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تجرد و بصیرت و زیرکی
و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن مایه نزاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان مملکت وقعی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیهٔ امور بینا مآثر خیریه‌اش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عدادان را تعداد نماید نثرها نوشته که بلآلی منثور ماند و نظمها که حور بجای قلائد
برنحورند ابداً از جمله است بیت

اندر همه حال سربلند است — از مرد و زن آنکه هوشمند است
باشد به مثل چو خار بی ورد — بیدانشش اگر زن است اگر مرد

مضجع پاک ملکهٔ معظمه ستهٔ کبری مهد علیا جهان
خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ قم و زاویهٔ منورهٔ بقعهٔ امام معصوم [illegible] تربت ریحان نکهت
میاه رحمت سیراب باد بمنّه الرحمة و آله الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاه جهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمهٔ حال آن نکاشته بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با ادب و شعرا زیاده بذل و بخشش مینمود مقبرهٔ او در شهر دهلی در بقعهٔ شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری بر روی
لوح مزار او این شعر که از افکار خود او است نگاشته‌اند

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا — که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

جهان خاتون شاعره بوده است
شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالباً در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را باو
می‌نموده‌اند این شعر رشیق از اوست

مصوریست که صورت ز آب میسازد — ز ذره ذرهٔ خاک آفتاب میسازد

جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیامد مگر
یک بیت که باو نسبت داده‌اند در حرف حاء در ترجمهٔ حال حیات بیاید جهانی شاعرهٔ دهلویه

المحبوبه حبابه

او مبتلا بغمی شد بشدت که تا بمرد و حتی نگذاشت روزی بی کدورت مسرت بسر برد و بعد از هفت روز که با همی جانکاه و جگرسوز زندگانی مینمود راه آخرت پیمود و زمخشری که در مقامه زهدیه میگوید اذکر

المرء انی و ما منی به من خطة علی راسه مصبوبة حین غصت بحبة الرمان

اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف باء ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید باء مضبوط است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمة التبوذکی شاگرد او بوده است و حبابه الوالبیه و ام حبابه از تابعیات مستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمة اطهار شرح ثبوت نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبع شعر داشته و در دیوان حماسه

درباب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده و آن ابیات

فکلمنا سمها البجیع الاسود
بجنوب مکة هدیهن مقلد
ابدا و لکنی ابین و اسند
نفض الوعاء و کل زاد ینفد
لاتحرقنه فارة او جد جد

الا الفتی بن تلکاه ناقتی
انی و رب الراقصات الی منی
اولی علی هلک الطعام الیة
وصی بها جدی و علمنی ابی
فاحفظ حمیتک لا ابالک و احتر

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و تعداد روات ان یدی طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مردا استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموماً نیز زن را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از دو سا

و این حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی بحتر بن عتود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف به قینتی یزید میباشد چه یزید بن عبد الملک اموی با این هر دو عشق داشته
و طوری مهر اینده و کنیزک او را مشهور نموده بود که گویا آنها مالک اند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف با بن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی در زمان انحصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزه المیلا
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بچهار هزار دینار سعده بنت
عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز مهریه داد و ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
در حباله نکاح خود در آورد بعد از آن عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من ما یملک یزید را خواهم سپرد که بتواند در آن دخل کند و دیگر بار و مدخله
نخواهم داد یزید ناچار از شنید و ترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال و بود تا نوبت
خلافت با و رسید زوجه او سعده و مید آنست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشار الیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وا میگذاری یزید گفت بتو وا میگذارم جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورت
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اساس تکذیب انحرف باشد آنگاه در باغی با صفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت بنشست و بآواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و آنچه کردند بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد روح یزید گوئی پرواز کرد خرمی

او

اسعدانی یانخلتی حلوان فبقصر السّلم من سلم الله وابقی خلیفة الرّحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عدا من سوارد الغزلان بالمنظر او یوم سرور
تشهدت لذّتیه کلّ حصان خلیفه را با رخوش آمد و تحسین کرد و جهماست از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجبا بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از جفا و غلا و تحبی و...

ایدیالک یا عباسة الخیر لی حمی … وقد عجفت ام المهاری وکلّت
وما ترکت منا السنون بقیّة … سوی رمّة منا من الجهد رمّت
فقال لنا من ینصح الرّای نفسه … وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی بنابها … فانّ محلّ الخیر فی حیث حلّت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم با و داد حجبا ادای شکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب لتسع وتسعین محککه … مثال مصابیح فی الظلام انا تلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه … غما وکاد برجع الرّیق یختنق
وذو الصّداقة مسرور لنا فرح … بادی البشارة صاح وجهه ترف

حذام عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدّقوها … فانّ القول ما قالت حذام

واین شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه که از زنان دیگر لجیم بوده نزاعی واقع شده می
خوانده و مقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدّقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالو لهم میباشد و حذام مبنی بر کسره است حرّه
زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات یدی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش در مانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعد تم حکم خلیفه اندلس

رسانید عنایت و مرحمتی بر او نمود

الی الیک ابا العاصی موجعة

جمیلہ خانم شاعرہ ایست درادبیات ماهر پدرش علی پاشا ال هرسک ست پاشا محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء کوید من واین زن هردو در سال هزار و دویست و شصت و دو متولد شده ایم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت فراوجت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل از و میباشد

نیتزای قاشی باکی ارتق تیر دیرتمه مژکانک
سینه نو پاره لرا چدی دره تیغ هجرانک
وصالکدن بزی دور ایلدک وار او لسون احسانک
سنی بیدین دیمشلردی ازلدن بو قدر ایمانک
امیدایتم اسیر درد و الام خبری درمانک
جگر دو تیغ غمزک زخمی وار کن ایته پیکانک
نگاه مشکه جانا که شایان کوردک اغیاری
او غافل بیخبرنادان عدو یه هدم او مشسین
امید مرحمت قلق عبث دستندن ایکافر
جمیله بیدوا دردن خلاص اولمقده مشکلدر

حجابی دختر بلال انابلی اسم یاد بوده و بعضی
اوراد خته خواجه حاجی دانسته اند طبع خوش داشته شعر نکو
مران بخواریم ای باغبان کلشن خویش
که بیخبر و ذکر کل بخاک یکسان است
حجابی از نسوان کابلیکان و شاعرہ
صبیح المنظر خوش طبعی بوده واین بیت از وست
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تو رسوا تر ازین میبایست

حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار
مانند پدرش دستی داشته واین هردو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در میانه نشوونما نموده بعدها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را ازاد و تمجید ومکنی به ابو الحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص طبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجناء دخترش را مشهور ساخت و وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول تفرج بود حجناء و برادرش جعفر نابغه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بلیت

رب عیش ولذة ونعیم وبهاء بمشرق المیدان
بسط الله فیه ابهی بساط من بهار وزاهر الحوذان
ثم من ناضر من العشب الاخضر یزهی شقایق النعمان
مده الله بالتحاسین حتی قصرت دون طوله العینان
حففت حافتاه حیث تناهی خیام تطعین کالظلمان
زینوا وسطها بطارمة مثل الثریا یحفها النسران
ثم حتوا الخیام بیض کامثال المها فی صرائم الکثبان
یتجارین فی غناء شجی

اسعد

کردم که نخواهیم ستر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول ص روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه انیز از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی مانند و مثال بوده و در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا بر این او را شاعرة الاندلس گفته اند و این قسم معلوم میشاید که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند نیز برتر است و از اشعار حفصه است بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی به بدیهه بنظم آورده است

یا سید الناس یا من	یؤمل الناس رفده	امنن علی بطرس
یکون للدهر عده	تخط یمناك فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه در این اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور وظیفه در حق او برقرار گردد که تا دام العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای صاحب حسن بالکرم غرناطه نوشته و باو سر عشق خط داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم
عضی جفونك عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة
لا تحفلی بردیء الخط والکلم

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیك من عینی رقیبی
ولو انی خبأتك فی عیونی
ومنك ومن زمانك والمکان
الی یوم القیامة ما کفانی

نیز این چهار شعر را وقتی بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورك ام تزور فان قلبی
الی ما تشتهی ابدا یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد املت أن تظما وتضحی
اذا وافی الیك بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل
اباؤك عن بثنة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ایست اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او انشا

انی الیک اباالعاصی موجعة	ابوالحسین سقته واکف الدیم
قد کنت اربع فی نعماه عاکفة	فالیوم اوی الی نعماك یاحکم
انت الامام الذی انقاد الانام له	وملکته مقالید النهی الامم
لاشئ اخشی اذا ماکنت لی کنفا	اوی الیه ولا یعرو لی العدم
لازلت بالعزة القعساء مرتدیا	حتی تذل الیك العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشار الیها از اهالی ان ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی ورا ترتیب دہد حسن المغنیه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل سطور نوشته شود اشاره آن

وسوف یرونه فی بیت حسن	مقیماً للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم باو داشته و اکثر مورخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده و بدختری داد که نزد آن زن برد و با و بخوراند خلیفه بین راه باآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در این واقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیرالمؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم **حفصه** از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه واله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلك ازدواج خنیس ابن حذافة السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست بزنی بابی بکر دہد ابوبکر جوابی در این باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمده و تکلیف کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بنهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل ورا بزنی گرفتند و دختر یا ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابوبکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من ملول مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از اینجهة سکوت

حیدر و دختر حسن بیگ ترکمان آق قویونلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل نورسته
بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن اینزن بوجود آمده بعد از انکه سلطان جنید پدر سلطان
حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیگ فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر
خود را
سلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیگ دانسته
اند و بعقیده برخی حسن بیگ خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به
سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد
بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال اینزن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع
و از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا فراقنا ... ومالهم عندی وعندک من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة ... وقلّ حماتی عند ذاک وانصاری
غزوتهم من مقلتیک وادمعی ... ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجه لطف طبع او هویدا میشود

وقانا لفحة الرمضاء واد ... سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحه فحنا علینا ... حنو المرضعات علی الفطیم
وارشفنا علی ظمأ زلالا ... الذ من المدامة للندیم
یصد الشمس انی واجهتنا ... فیحجبها و یأذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری ... فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت
یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را بسبب حمدونه داده
که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم بعرصه وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت
همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دوم از شعر
دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی العظیم منازی گفت تن علی العظیم گفته علی

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا ربّ انی من عبیدک علی — جم الغضا ما فیهم من نجیب

اما جهول ابله متعب — او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از اشعار ایشانست

لی حبیب لا ینثنی لعتاب — واذا ما ترکته زاد تیهها

قال لی هل رأیت لی من شبیه — قلت ایضا و هل تری لی شبیها

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است

از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید سمت شاگردی ایشان داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو بغیر زن مشغول سازد بعد از آن شرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است ایشان از آن شرافتی که بارضاع حضرت رسالت‌پناه پرداخت عادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نائل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة — مقاما علی فی ذروة العز والمجد

وزادت مواشیها واخصب ربعها — وقد عمّ هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه | واعله الی العلا وارقه | وادحض اباطیل العدا عنه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتینه نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغدادیه است بوعظ مشهور درباب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است **حلیمه بیگی آغا** زوجهٔ سلطان

حیدر

زن وی میکرد حمیده گفت این اثر آفرین روح است وفیض را هم به این شعر هجو گفت شعر

سمیت فیضا وما شیء تفیض به | الا بسلحك بين الباب والدار

وگویند و شعر مسطور را نیز در هجو شوهر خود فیض گفته

وهل انا الا مهرة عربية | سليلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا كريما فبالحرى | وان كان اقرافمن قبل الفحل

اما الحجه شاعر است ابنه ومبتنی زمالک بن اسماء میباشد و در وقتی که حجاج هند خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد هیاده آغانی نقل از دیوان حماسه از صد باب الملح نموده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

وذلك من بعض اقواليه
وبسی لصحبته قالیه
ولا في غضون استه البالية
احب الى من الجاليه
فيالك من نكهة غالية
على المسك والغالية

فقدت الشيوخ واشياعهم
ترى زوجة الشيخ مغمومة
فلا بارك الله في عرده
لعمري دمشق وفتيانها
نكحت المديني اذ جائني
له ذفر كصنان التيوس اعيا

حمیده بانو بیگم زوجه نصیر الدین

محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مرتفع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیادگار شوهر خود بنا نموده پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد مصرف این بنا رسانید و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبره همایون مشهور است تا چندگاهی هرکس از خانواده سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در همین محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم در این بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول ص بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیراء و حمیراء تصغیر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حنیفه بنت القمنی دختر عبد الرحمن بن احمد

الندم گفته ام عمری گفت لالا یا سیاق نحن علی العظیم مناسب ونظرش بلفظ مرضعات بوده مبارزی
بحل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی بخص صاحب
طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
در وادی آش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عربیات میگفتند حمدونه
و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المغربیة یعنی حمنه که در راه
خدا عذاب و شکنجه دیده از زنان از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیگر میباشند و از این دو حمنه بنت جحش از عصبه الیسن که قصه افک را جعل کردند و
آنها حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشند حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبدشمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی با بها جر بن عبدالله بن خالد او را بزنی گرفت مشار الیها این ابیات در هجو خود را بهجو کرد

کهول دمشق وشبانها	احب الیّ من الجالیه

صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسلک والغالبه
وقیل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبدالملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل هجو نمود و برخواند

بکی الخزّ من روح وانکر جلده	وعجّت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا بل نحن کنّا ثیابهم	واکسیة کردیّة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کناد که شراب خورده و در
آغوشش تقی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
در سلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

بجهان کیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیر شاه از زوجه دیگر خود که شماه بجوده بائی بود استفسار نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبو است یا نیست نورجهان از نجواب جوده بائی زیاده منفعل گردید **حیاتی** زوجه نورعلی شاه مشهور و مسماة به بی بی جانی بوده فواید و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت تقریبا ده هزار شعر نظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نورعلی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
از ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چاره درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند	ولها	ای طایر قدس عرش آشیان
بوده انه از دام این تاک دان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
بهشت . گلزار بیرون از کن		**حاجبه** از زوجات نادرخان مغفور

بعد از آن به فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر به شیخعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا زند ساخان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجبه زند و قدسی کمال داشته

وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را بمنکفیته ایفرداز	طواف کعبه مرا حاجبه میسر شد
بهار است هسل دالی نصیب کسد	حذام پیش شرحی از حذام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این شعر گفت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا	فلو ترك القطا لیلا لناما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روانه شوید زیرا که مرغان قطا در پرواز ند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس به دیم که دو چار و مقهور الجماعت لیوم قوم و قبیله حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود و بعد از آن در سم این که از طارمی انقبیله گفت	اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام	در حیوة الحیوان هم همین طور گفته است

حلیمه بنت **محمد صادق** از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای
دیگر مشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون
داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد — تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
که پادشاه جهان را جهان بکار آید — حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت را بعرض رسانید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری — هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند — تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
حیات خانم در جواب این مصراع خواند — اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النسا بیگم و مهر النسا بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر
پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النسا بیگم زوجهٔ
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجهٔ دیگر داشته مسماة به مهر النسا بیگم ملقب
بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطوره در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند
و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمهٔ فوق را با شرحی نسبت باینها
داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم عیقدر گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان
سلطنت پدر خود میل فطری بنور جهان بیگم پیدا کرده وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این دختر را
بدید دست او را گرفته در گلستانی ببازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده
خود بگل چیدن پرداخت اتفاقاً یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرده و رفت شاه
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر
گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت باین طور پرواز کرد این حرکت خوش
آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک این زن بجبتی ابتدا علیقلی
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول صلعم ایشان را مخدره کبری لقب دادند و این اشعار به بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات مینماید و خلافی در مزیت و برتری ایشان بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست و قبل البعثت ایشان سعادتمند بشرف مزاوجت نبی اکرم صلعم مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و قاسم و طیب و طاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند و خدیجة الکبری پیش از همه زنان قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه با نیر آسمان رسالت در یک بستر بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری مشرف کا نبوت مانند نیاب خدیجه را النسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلعم دایما خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده و رشک بردم و گفتم خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت نموده حضرت رسول اغتناک شده و فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر بودند او مؤمن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچ کس معاونت من نمیخواست با مال خود با من مواسات نمود و خداوند از بطن او چند فرزند بمن عطا فرمود عایشه گوید چون من اینکلمه را از حضرت نبوی استماع نمودم عهد کردم که من بعد از خدیجه بدنگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و چهار سالگی در مکه معظمه بدار البقا ارتحال فرمود بنابراین مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل با تمکین و مالدار بود و حضرت رسول در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه ابیات ذیل را از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بمرتبه اشتهار دارد و همراهی او با حضرت فخر کاینات و میل آنحضرت با وافر ... معروف است که زیاده بر حاجت بشرح و بیان

خدیجه اشعارها او شرح حضرت لفقد	لذکرکم یطفی الفؤاد من الوقد	لو قربتکم فیها شفا اعین الرمد
ومن کان انی لستعی من هواکم	فقد کذبوا والموت فیمن الوجد	ومالی لا املی سروراً بقربکم
وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعد	تشابه سری فی هواکم و خاطری	فابدی الذی اخفی و اخفی الذی ابدی

شده بدو مشار الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بود و بعد از آن بتدریس پرداخته حلیمه از سید محمد حلبی تعلیم خط گرفته و سعی وجد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او خط شهادت داده انداز جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین ازین در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

تمّقت محلة وعطيّة من كريم مبين وصدقت بكلمات ربّها وكانت من القانتين زهيرا دمانها وحمراء اوابها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحه سمية السعديه اعني حليمة ابنة من انبته الله نباتا حسنا فنعملها ربها وزينها سرّا وعلنا فلا غرو والنسوة اللاتي قطعن اقلامهنّ وكتبن والنّساء نصيب ممّا اكتسبن عطاها السّتار بجلابيب القانتات العابدات التائبات مائليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم قرره وحرزه العبد الاثم كاتب السراي لحاصه محمّد واسم عفا العفو عنهم والديه بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلوة

حنيفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المتصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین عبد الله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که باین اسم دختر داشته و همه مکنی بابو حنیفه معروف بامام اعظم که ابن ابیه داشت نه از نجیبت است که دختری بنام حنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر از حماد ذکورا و اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق بمعنی دواتست و ابو حنیفه خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن درس مسائلی که می شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است ❊

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی

آن طفل بود وانتلامذه مستحسن شمرده میشد ومیگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام وفیض ومعارف از ایشان شامل وعاید او میگردید بخلاصه امام سیوطی از ایشان اجازه گرفته ودر کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیم** معروف بابنة العزیز البغدادیه بوده وپیش ذکری از او شده (نام) پدر مشار الیها حمام فتحی ناطوری (بوده) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد وخدیجه را نوشتن وتجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی حاصل کرده بکسب تمام متوجه گردید واحتجاب کاتب مجلسی در ساحت برای زنان وعظ مینمود وبعد بترک موعظه گفته درخانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد وشصت هجری ووفاتش در ششصد ونود ونه در سن نود ودو سالگی اتفاق افتاده خدیجه بعلبکیه بعد از مجلس درس ابن شیرازی وکریمه محدثه وسایر مشاهیر آن عصر شده ودر مصر نیز از علی بن المختار العامری وابن الجمیزی کسب علم کرده ودر دمشق دیگر تعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده ومقامات حریری را باحسن وجوه تدریس نموده وبسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خواندند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید اسفن اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مامون خلیفه عباسی واز فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج افکار مشار الیها ست در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لي لمن ذا الرشا | المثقل الردف الهضيم الحشا
اظرف ما كان اذا ما صحا | واملح الناس اذا ما انتشى
وقد بنى برج حمام له | ارسل فيه طائراً مرعشا
ياليتني كنت حماماً له | او باشقاً يفعل بي ما يشاء
لو لبس القوهي من رقة | اوجعه القوهي او خدشا

خلیفه را ابیات خوش آمد وزیاده از حد تحسین کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود وانشاء این قسم اشعار از ومناسب نمینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد واین ابیات بنام خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروفه فطنت بسلک نظم کشیده میگوید

آزرده ایلر ای پری نازک تنک سنک | بوی سمن اولسه دو پیرهنک سنک

حاضر

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل توب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو خاتون بوده اند که آنها را خاتون میشناسند یکی مادر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریه خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیه بریزاد خاتون زوجهٔ احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده **خدیجه الست** دختر مستعصم بالله عباسی است و اعراب در سابق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و بکمال اعتبار و حرمت میداشت چون در گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و بعد او را با دیدهٔ زار برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند. **خدیجه السلجوقیه** دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک مؤسس سلسلهٔ سلجوقیهٔ ایران و چنانکه پیش ذکر شد اینزن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله عباسی دادند و الف و صد هزار دینار مهریه داد و جهاز شار الیها از انی مرصع و طلا بسیار و اسباب تجمل بیشمار بوده و ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح آنها را وحیث نگاشته **خدیجه بنت بدران** معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسیبی است و از زنان محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در سال هشتصد و نود و دو متولد شده و در دو سالگی وی را مجالس حوهری و مصنفی که هر دو محدث معتبر بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنا به بود و اطفال کوچک خود را خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد این فقره اسباب مفاخرت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن زن دائما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
ام ربطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی بعد ازان پاره پاره کردی بنابرین
در حق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناقضة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده و آن
وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است :
(خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میشمارد
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لاتعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن
کار مشکلی نیست خلیدة المکیة مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری ازان شده
و انیان دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میباشند (خنساء) شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر الناس کیست گفت انا لولا هذه الفاعلة یعنی اگر این خبیثه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور باشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
نشانه ظاهر است گفتند آیا خنساء هم اینطور است گفت او چهار خصیه دارد بعضی در تصدیق جریر پا را
فرا رفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است خنساء الیها بشرف حضور حضرت رسول و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه الهام حمیتی نموده
کسی که دارای این مزایا باشد خلاف او نسبت داده نباشد اما شکی نیست که از عبارت
مزبوره جریر مقصدی جز مدح نداشته است بالجمله بروایت ابن اثیر حضرت رسول اکرم ص بشنیدن اشعار
خنساء مایل بودند و او شخصا در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء مرثیه برادران او ست ابن اثیر گوید خنساء ابتدا طبع عالی نداشت
و ندرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تاثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شده مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد پوشیده نماند که خنساء دو برادر داشته یکی

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ۵۱۸ هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد ابن الحاشیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیة دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده دلن و در انها انعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب** بن حبیبه الصوفی زنی بوده است ادیبات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او دارد **خرقاء** اسمش میه میباشد که او را مخفف کرده میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا	علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه برای اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می گفته اند در شرح شریشی بمقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همسن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت آنرا بهانه کرده نزد میه آمد و گفت این مشک را بپیچ این میه گفت طلب شد و گفت من خرقاء میه یعنی کاری از دستم بر نمیاید غیلان چنان فرض کرد که میه معشوقه او خرقاء است و بالاخره ما بین شعرا قصه فوق کرد و ریسمان کوسیده هم بدست او بوده برای انکه نسب او بامین حاصل نماید غیلان از آوا کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت تحرق فجاریه خرقاء یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر بیکاره هستم کنیزمن کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشته همت و از آن روز غیلان معروف بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شدند خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت الکمال حج و حصول محبوب است و عرفا و متشرعین این شعر تحقیقات کرده اند که حاجت از ما لحن فیه میباشد و بعضی این شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا	علی لیلی وتبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام **خرقاء الصحابیه** زنی زنکباری بوده است در عصر سعادت

اسدان محمر المخالب نجدة — غيثان في الزمن الغضوب الاعسر
قمران في النادي رفيعا محتد — في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی انعقاد می‌یافت شعرا و نجبای عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که تمام فحول شعرا در آنجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول النبی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمهٔ نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول شاعری هستند خنساء مرثیه برادرش صخر گفته شروع بخواندن نمود مصرع اول قصیده این بیت بود این دو شعر را خواند

قذى بعينك ام بالعين عوار
وان صخرا لتأتم الهداة به — كانه علم في راسه نار
وان صخرا لمولانا وسيدنا — وان صخرا اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر اعشی انشاد نکرده بود و من او را اشعر ناس نخوانده بودم ترا ای خنساء اشعر از همه میگفتم آنگاه حسان بپا خاسته گفت والله انا اشعر منك ومن ابيك خنساء گفت والله من کل ذات ثديين یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنساء گفت ای والله ومن کل ذی خصيين یعنی یکی از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنساء و برای اثبات این دعوی خود در خود

لنا الجفنات الغرّ يلمعن بالضحى — واسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معدّ عصابة — وغسان نمنع حوضنا ان يهدما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا — وقائلنا بالعرف ان لا تكلما
ولدنا بني العنقاء وابني محرّق — فاكرم بنا خالا واكرم بنا ابنما

نابغه بعضی نقد فات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد از نقد فات نابغه فقط بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان در شعر عقیدهٔ ملیتر بود چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء يعرضه — على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله — بيت يقال اذا انشدته صدقا

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک پدر بودند بحلم و جوانمردی معروفست معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردیده بعد از انکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی	وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تاسف و هم و غم شدید خنسا گردید گویند عمر در حجه خنسا ... دید ... خنسا گفت اگر به یاد ... که برادران خود کرده ... صورت ... کشته است ... گفت برادران تو ... خنسا گفت بر حزن و اندوه من افزود تا حال ... روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم ... پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار ... حضرت رسول ... فرموده اند خنسا گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام ... پدرم شخصی مسرف بود ... اموال خود را ... گفتم باید نزد برادرم صخر رویم ... خود را دو قسمت نمود ... مال خود را بالمناصفه قسمت ... محبت ... صخر

والله لا امنحها شرارها	وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو هلکت مزقت خمارها	وجعلت من شعر صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنسا در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنسا گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر السنة الغبراء وذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا الجدب اذا نزل وقری الضیف اذا حل روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر بتو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد و اما معویه فحمرة الکمد انگاه این دو بیت انشاد نمود

ما خنت اباكم ولا فضحت خالكم ولا هجنت حسبكم ولا غيرت نسبكم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل في حرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا الى قتال عدوكم مستبصرين وبالله
على اعدائه مستنصرين واذا رأيتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظى
على سياقها وجللت نارا على اوراقها فتيمموا وطيسها وجالدوا رئيسها
عند احتدام خميسها تظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة

ای پسران من شما از روی رغبت مسلمان شدید و باختیار هجرت نمودید قسم بآن خدا که جز او نیست شما فرزندان یک مرد هستید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مومنین را [illegible]
شما [illegible] کاری [illegible] تفاصیل [illegible] امید [illegible]
[illegible] صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن [illegible] و از خدا یاری بجوئید [illegible]
امید چون نائره قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش [illegible] و با [illegible] دلیران در آویزید [illegible]
کرامت فائز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد [illegible] این چهار پسران
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در میدان حرب نهادند و داد دلیری دادند
[illegible] شهید شدند و چون خبر شهادت ایشان را شنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجوا من ربی ان یجمعنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدایرا که مرا بقتل آنها مشرف [illegible]
و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار گرفت و از اشعار خنسا که [illegible]
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا	واوجعنی الدهر نهشا وحزا
وافنی رجالی فبادوا جميعا	

و از اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

يذكّرني طلوع الشمس صخرا	وابكيه لكلّ غروب شمس

و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل على معروفه وجهه	بورك هذا هاديا من دليل
تحسبه غضبان من عزة	ذلك منه خلق ما يحول
ويله مسعر حرب اذا	القي فيها وعليه الشليل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را نخستا گفته و منشأ تمثل آنست که مثابه وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید بجلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او برای آنها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مرائی که در شان کسان خود را میخوانم خنسا گفت آن مرائی در حق همه یکسان است هند خواند

ابكي عمود الأبطحين كليهما	ومانعها من كل باغ يريدها
ابو عتبة الفيّاض ويلك فاعلمي	وشيبة والحامي الذمار وليدها
اولئك اهل العز من آل غالب	وللمجد يوم حين عدّ عديدها

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست . مرعی بمعنی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور اینست که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبست اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و انشاد کرد

ابكي ابا عمرو بعين غزيرة	قليل اذا تغفي العيون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا	بساحته الابطال قبا يقودها

و مثل دیگر نیز شبیه مرعی ولا کالسعدان هست و آن ماء ولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده اما سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه اینست که مشار الیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود روزی محض تحریص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ماخذ ۱۲

وبعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته وخویله گفته اند وقصه این زن مظهر تشریع حکمی وشان نزول آیتی
گردیده خلاصه این داستان اینست که مشار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بوده واوس نوبتی
بروی خشم گرفت وصیغه ظهار بر زبان راند وگفت انت علی کظهر امی وایقاع این صیغه در اوقات
موجب بینونت منجز وسبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله این عبارت
از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت واز حکم شرعی وتکلیف
شخصی خود سؤال نمود واز آنجا که بیکس وفقیر ومادر چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد وتالمی سخت داشت
چه اگر طفلکان را میگذاشت ومیرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند واگر با خویشتن میبرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم حسب حکمی بود که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بر آن ضعیفه تفضل وترحم آورده آیتی فرو فرستاد
وحکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است ومقصود از زوجها اوس از اینهنگام ظهار از طلاق جدا شد بلکه
تفریق وبینونت وحرمتی که طلاق موجب میگردد منجز ومطلق باشد واز ظهار مقید ومعلق یعنی
که مظاهر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید میباید کفاره بعمل آرد پس حرمت مس آن بر
خویش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است بر خلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
آن حکم حرمت بطور تنجیز وتابید واطلاق تعلق میگیرد ودر ظهار چنانکه زوج یکی از کفارات ثلث
مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته وغدغن برداشته میشود وکفاره ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده واگر نتواند روزه دو ماه متوالی واگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدای تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد وحضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند وهمین مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد مدتی تمادی

واصبح قلبی لهم مستفزا
من الناس اذ ذاك من عزّ بزّا
وزین العشیرة مجدا وعزا
والكائنون من الناس حرزا
فبالبیض ضربا وبالسّمر وخزا
وتحت العجاجة یجمزن جمزا
وكانوا یظنون ان لا تحزّا
بان لا یصاب فقد ظنّ عجزا
وتتخذ الحمد ذخرا وكنزا
وفی السلم تلبس خزا وقزا

كان لم یكونوا حمی یتّقی
وكانوا سراة بنی مالك
وهم فی القدیم ضخام الادیم
لسمر الرّماح وبیض الصّفاح
وخیل تكردس بالدّارعین
جززنا نواصی فرسانها
ومن ظنّ ممن یلاقی الحروب
تعف وتعرف حقّ القری
وتلبس فی الحرب نسج الحدید

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از زوجات محترمهٔ خاقان جنت آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را در روضهٔ رضوان گرفت حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد وانچه از نقد وجنس ومقرری بتوسط والدهٔ خاقان بهر یک از ایشان میرسید بعد با بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومهٔ معظمه والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید برتاست منتخب شود بنابرین گل بدن باجی باین سمت انتخاب وبشغل صندوقداری برقرار شد ومقامی منیع یافت واین شعر را سجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) وفی الحقیقه اعتبار مهر او بافضلی درجهٔ کمال بود واگر کرور با تنخواه حواله مینمودی همین که قبض مهر او را باکمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانهٔ خاقانی بهمرسانید دکارها را بر طبق میل خاقانی منتظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک وملقب بخازن الدوله گردید ودو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر ومیرزا ومستوفی وچند نفر محرر داشت که همه زن ودارای لیاقت وکفایت بودند وانچه بذل واعطا میشد ثبت مینمودند ودر حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات است

وبعض

حسن هر وقت خیره بجهتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان در دهان او گذاشته ویرا ساکت و آرام میکردانید و معتقدین حسن البته تا دانکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبدالرحمن دو زن محدثه بوده اند خیـــزران جاریه مشهوره سیمین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه مروان نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیمابین ایشان اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخساره خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن باشد این مصرع بر لب آورد

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش
خلیفه آن مصرع را شنید و در بدیهه گفت
و درج عرضها شی علیها العهن منفوش
در بعضی تذکره خیزران جاریه بوده باشد
الشعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده ام
و ایضاً
اصبح الفضل و الخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء
لهی لل فضل ال افضل حـــره
فتلک بثدی و الخلیفة و [illegible]

بنابراین معلوم میباشد و استنباط میکنند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسبب مداخله در تمامی امور دولت ممانعتی کرده و رنجیده شده بود پسرش هادی از او بیوجه دلتنگ شده خواست مادر او را کشد که او بخواست او را مسموم نماید خیزران تفطن یافته و کنیزان خود حکم کرد تا روز بعد مقتول ساخته گویند بنابراین بردو بیت مسطور در ذیل را بنجه [illegible] خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته
یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره
ودس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میرزا یادگار تبریزی بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته الشعرا ویست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه
انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد خان بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال آنزن را در عالم تاریخ وقعی و

ایستاده با مشار الیها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم مگر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مفخمه با جلالت شان بوده است در سال سیصد و پنجاه و دو در بحر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه است که مطلعش این بیت

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و سن این مطلع ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة	و من یصفك فقد سماك للعرب

و در آن میگوید شان تو اجل از آن است که تصریح باسم تو شود بیت دیگر این است

كان فعلة لم تملأ مواكبها	دیار بكر و لم تخلع و لم تهب

در شعر فعله بروزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر با همین مطلب دارد که و متنی که خوله در ناحیه دیار بکر بوده مردم احسانها نموده و خلعتها میداده میگوید یادگذشت و حالا مثل این نیست که هرگز موکب ما احتشام او نواحیه دیار بکر را پر نکرده و مردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات سطور در ذیل از همین مرثیه از نخب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل و الحسب
و ان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	و لیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف با بن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات هم خوله نام داشته است خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

فیاعین جودی بالدموع التوائم ... فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك ... وسعد سید الجیش مثل العمائم
هم فتیة الغر الوجوه اعزة ... لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیه وشاعره بوده است دارای فصاحت وشجاعت و در فتوح واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده وکارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ اجنادین اسیر شده گفته است

الا هل ترا بعد الفراق یخبرنا ... فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه آخر اللقا ... لکنا وقفنا للوداع وودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری ... فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو بقربهم ... وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره ... واقبحه ما دایرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کنا سویة ... ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم ... لتمنا حفافا للمطایا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید ... ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة ... وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم ... اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة ... وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در همان باب گفته است

فکیف ینام مقروح الجفون ... ابعد اخی یلذ الغمض عینی
اعز علی من عینی الیمین ... سابکی ما حییت علی شقیقی
لهان علی اذ غیر المهین ... فلو انی لحقت به قتیلا
واعلق منه بالحبل المتین ... وکنت الی السلو اری طریقا
فلیس یموت موت المستکین ... وانا معشر من مات منا
وانی ان یقال مضی ضرار

وعظمی است چه یکی از اسباب عمدهٔ سلطنت سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری آن مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طیبة
منصبه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال آنها و اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از سمانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را بشرحی
که در تاریخ ضبط است بساخت **خدیجه** دختر احمد بن الطنبا بوده و مشار الیها فاضلهٔ متبحره
و معروف بابن الحنبلة میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انبا خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها زوجهٔ قاسم الجشنکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید این
بعد از همهٔ فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده قبل و ... است و کفایت کار و اداره
امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است ... ار اللطایف مسطور در او قیانوس
نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در شکار ملک اشرف بر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الله
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس ... باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در میان کسی نهان باشد سعد الخبیه و اگر معالجه
یکی از بیماران رود سعد ذابح لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است ذابح بضم با و فتح
لام معنی بلع کننده است **خرنق بنت قحافه** شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
ولا والله اسی بعد بشر	علی حی یموت ولا صدیق

خرانه ... و ... مسطور است که خرانه دختر حامد بن جعم بن قرطه در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اوایل محاربه ... شهادت ... سرود

فیها

گفت علی را دوست داشتم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم
بجهة اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیروی هوای نفس خود کردی و بعدل
و انصاف حکم ننمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف
هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت دست نگاهدار مقصود من ذم و عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که میمکد سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند برپا میدارد و مکان آن
او را خوابیده نمود معاویه با این کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
با او گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که این ملک و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته
بود و این جاه و جلالی که ترا مشغول و مفتون دارد مطلقا در وی اثری نداشت معاویه گفت
آیا کلام علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آن حضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
چنانکه روغن زیتون با خاصیت زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی ع هم زنگ بی بصیرتی

را از دلها میزدود معاویه مطلب معنی این شعر	شهدت لحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الأعداء	گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت

مرتضی ع و کلام او چنین بود امداران معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
در اینحال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انجام بر میآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که بچه آنها مایل بفربهی باشد و شتربانان
آنها هم با شتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست تر و کمتری معاویه خواند
اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

وكم في الحرب يقصم للغبون

وقالوا اكم بكاؤك قلت مهلا … اما ابكي وقد قطعوا وتيني

مزروعه بنت عملوق كه از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاكيه اسير شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنيد اين ابيات را در حق پسر خود نظم كرد

ايا ولدي قد زاد قلبي تلهبا … وقد احرقت مني الخدود المدامع

وقد اضرمت نار المصيبة شعلة … وقد حميت منا الحشا والاضالع

واسال عنك الركب كي يخبروني … بحالك كيما انتكن المدامع

فلم يك فيهم مخبر عنك صادقا … ولا منهم من قال انك راجع

فيا ولدي مذ غبت كدرت عيشتي … فقلبي مصدوع وطرفي دامع

وفكري مقسوم وعقلي موله … ودمعي مسفوح وداري بلاقع

فان تك حيا صمت لله حجة … وان تكن الاخرى فما العبد صانع

وعفيره بنت غفار وسلمه بنت ذراع و لبنى بنت سوار و سليمى بنت النعمان وام ابان و هند بنت عمرون و زينب الانصاريه زنهاى صاحب شان و شجاعت بوده و در وقعه هاى يرموك داد دين رشادتها نموده با ستون خيمه در ميدان جنگ مانند مردان رزم كرده و سليمى بنت سعد كه زاهده عابده بود دختر زيد بن سيابه و پدرش يكى از عشره مبشره ميباشد چون اشعار خوله و مزروعه شنيد بعبارات لطيفه آنها را نصيحت كرد و تسلى داد

دارميه الحجونيه صاحب عقد الفريد گويد دارميه زنى بود از بنى كنانه كه سمنى داشت با چهره سياه و چون در كوهى كه حجون گويند آنجا واقع است منزل داشت او را حجونيه ميگفتند معاويه در اثناى حج از دارميه جويا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار كرد و با او گفت ما جاء بك يا ابنة حام يعنى بچه جهة آمدى و درين سوال كنايه بسياهى چهره دارميه بود مشارٌ اليها در جواب گفت گويا مقصود تو ازين سوال عيب جوئى و سرزنش باشد بدانكه من لى از بنى كنانه هستم و نسبتى با فرزندان حام ندارم معاويه گفت راست ميگوئى آيا ميدانى ترا براى چه احضار كردم دارميه گفت لا يعلم الغيب الا الله معاويه گفت بجهة علي عليه السلام را دوست دارى و مرا دشمن ميدارى و محبت ميورزى و با من خصومت دارى گفت اگر حقيقت ايمان نمى مؤاخذه نخواهم بود معاويه گفت نه ...

قلت لمّا رایت دار دفاق ... حسنها قد اضرّ بالعشاق
حذروا الرّابع الشقی دفاقا ... لا یکونن نجمه فی محاق
الله عن ضعها فان دفاقا ... شؤم حرها قد سار فی الافاق
لو تصاحع بعلا وهب سلیما ... بل جریحا وجرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و فکاهی غریب از ایران معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است • قرہ • از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب ستّه میباشد یک حدیث از قره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عائشه روایت نموده است بقول بعضی قره ادراک زمان حضرت رسول صلعم را کرده و بشرف حضور و منفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را قرهٔ بقاف نوشته است **دلشاد خاتون** دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیلست

مبشران سعادت براین بلند رواق ... همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب ... باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین محمد شیخ اویس ... پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق ... فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بغمزهٔ خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت بدواقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم | خذیها هنیئاً واذکری فعل ماجد
جزاك علی حرب العداوة بالسلم | بعد از ان بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده

وبجای من بود یک شترهم بتو نمیداد دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین یک شتر هم بکسی نمیداد و
اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه مفصله این
مصنف و کتاب او را بخواهد بعبقات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث
الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظلاله واناله فی الدارین ماله رجوع
نماید **دلاشوب** مصاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم
محرم سال هزار و نود و نه هجری تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلا صبح | یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او
گذشته بود دلاشوب شعر میگفت و تخلص او بهمین دلاشوب بوده و شعر مسطور در ذیل را باو نسبت میدهند

گر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد | که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است و این بیت را

اهیم بدعد ما حییت وان امت | اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

از این شعر درجه میل و مهر نمر بدعد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و هند و امثال آنها از اسمای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف
بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده **دفاق** کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده
در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع همخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده
و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار
کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

شعرا میباشد واو جاریه شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا
روته با منار البهاء مفاوضه و مشاعره نموده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای ازمان عباسیه
گوید روزی بخانه ابن کناسه رفتم و وی غایب بود با جاریه او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنانیر بمن گفت ما ال الحسین لوا محزون و مغموم می بینیم گفتم برادری داشتم از قریش
درگذشت اینک از دفن او باز میگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش	فابکانا بکاؤک یا علی
فمات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از نکاو کیاست و فهم و فراست
دنانیر ابتو معلوم کنم انگاه بمنار البهاء نوشت انک امة ضعیفة لکعاء فاذا جائک کتابی
هذا فعجلی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سائنی تعجیلک ایای بعد ابی الحسین واهله
من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی
نگاشته شده واو را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و در فوت ابن کناسه دنانیر گفته

الحمد لله لاشریک له	یالیت ما کان منک لم یکن
ان لم یلب القول قل فیک فما	افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا
جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیک الجن گویند مشار الیها پسری از دیک
الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه پسر خود انشا کرده است

بابی نبذتک بالعراء المقفر	وسترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صون للبلی	ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیک الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختری که بدست دیک الجن

طبع موزونی داشته اند و مطلع از افکار او | اشکلی که سر ز گوشه چشم برون کند
بر روی من نشیند و دعوی خون کند | حل شد از غمزه همه مشکل که مرا در دل بود
جز غمزه عشق که حل کردن آن مشکل بود | دلشاد شاعره بوده است که از طبع
شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه تخلص
باین اسم بوده و طبعی موزون داشته اشعار او بسیار است | طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر به چشمه زمزم وضو کنند | دنانیر جاریه مغنیه بوده است که یحیی بن
خالد برمکی او را آزاد کرده و نسبت بصاحب حسن و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش
معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و شعر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در جرگه
باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و
سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته
پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امر بخواندن
آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که القا نمایم موجب سطوت ارباب
سیر هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانه یحیی برمکی میرفته او را احضار بخواندن
و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده و عقیل آزاد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر
آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده بطالت او گفته | یاد دنانیر فدیتک عقلی
وتحیرت بین وعد ومطل | سعی شافع الیک والا
فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی | ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر
حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتعوا باللحظ منه
و از دنانیر خواست که این بیت را بعد دیگر توام نماید گفت فاذا انقضت ایامه ورد الخدود نوب عنه
انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که
اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده
نگاشته شده است دنانیر جاریه ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای

حرف الذال

ذات الاذنین لقب حایشه دختر طلحه بوده کویند این لقب را خضرت او حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده و لی نظر بحکم و لا تنابزوا بالالقاب اینحرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو کوش و این کنایه از بزرگی دو کوش است دو زن که در تحت مزاوجت یکمرد باشد هریک ضره آن دیگری میباشد

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات سطور ذیل را هرون الرشید در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی — وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها — واطیعهن وهن فی عصیانی
ماذاك الا ان سلطان الهوی — وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم اورده است در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا هرون در دو بیت مسطور تصریح باسم این سه کنیزک نموده است

هن سحر و ضیاء و خنث — ان سحرا و ضیائا و خنث
تلف قلبی و ترباها الثلث — اخذت سحر و لا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میکوید و هم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بانمحل است **ذات الخمار** لقب هنیده بنت صعصعه است او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بودنا کاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند کفت برخود میبالیدم که چهار نفر مرد مثل شما ها بمن محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع در آوردم بعد کفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اکر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من با و پنجاه نفر شتر می بخشم از آنروز هنیده را ذات الخمار

مقتول شد مسماة بود دوابتدا نصرانیه بود مشار الیه اورا مسلمان و تزویج نمود **دنیا** جاریهٔ ابوعیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمرو بن حفص هزار مرد تعشقی بهمرسانیده چون فاطمه ابحبا وعیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و ثبات معروف بود هر وقت ابوعیینه میخواست شعری درحق معشوقه خود فاطمه نظم آورد از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود

ولحبّی اشدّ من کل حب — ما لقلبی ارقّ من کل قلب
اشتهی قربها وتکره قربی — ولدنیا علی جنونی بدنیا
والبلایا تکون من کل ضرب — نزلت بی بلیّة من هواها [1]

دولت بانو بیگم دختر محمد اعظم شاه ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن وجمال فضل و فصاحت بکمال داشته و ازجمله اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است **دهناء** زوجه حجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد ومسحل از اولاد مالک بن سعد است دهناء طبع موزون داشته اما حجاج راچندان میل ومهری باو نبوده بنابرین دهناء و پدرش بوالی مملکت یمامه که حجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم حجاج بجهة ابن ابی شرمی که از دنبا بظهور رسید اورا طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر والی یکسال بحجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه ما زوجه خود را راضی سازد و حجاج ابیات ذیل نظم

اطبّ الدهنا وطن مسحل — انّ الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل — عن النفاد وهو طرف هیکل

دهناء چون این ابیات بشنید ابیات مسطوره را انشاد کرد

والله لولا خشیة الامیر
وخشیة الشرطی والمشیر — لجلت من شیخ بنی العقیر
کجولان صعبة عسیر

حجاج که این شعر استماع نمود با استمالت و نوازش دهناء پرداخت درالحال مشار الیها ابیات ذیل نظم کرد

تالله لا تخدعنی بالضم — الیک والتقبیل بعد الشم
الا بهزها زبیلی همی [2]

احمد

مستکن لا یریم   در مستطرف مسطور است که سعید بن عبدالملک برادر سلیمان بن عبدالملک
اموی ذلفاء را بوجهی که تقریبا معادل هست و چهار تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعد از آنکه خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید ذلفا نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی
کامل بمالک اول خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد
و عشق خود را بمالک مشار الیه اظهار نکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده این کلام
گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی وعلاج ما لا یسمّی طال الحجاب و ابطاء
الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهة والفؤاد مختلس والنوم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلداً وماتوا کمداً ولو کان الی الصبر حیلة او الی نزل
العزاء سبیل لکان امراً جمیلاً و یکی بنام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات دلربا
برای دوستان خود میخواند

من احور اللیل لما آنسه السحر	مجوّنة سمعت صوتی فارّقها
او جهها عند انتهاء ام القمر	فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها
قد معها الطرق الصوت مجتهد	لم یحجب الصوت احراس ولا غلق
تکاد من لینها فی المشی تنفطر	لو مکنت لمشت نحوی علی قدم

ذلفاء صدای مشار الیه را شنید و برای
استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از قصر خلافه بیرون آمد و اشعار مسطوره را شنید و مناسب حال
خود دید و بیاد خواهش قدیم و حساب تمنّی که غنیم مالک روح و تن او جدا و بود منقلب شد
بنای گریستن و زاری گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده و باعث گریه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را به سبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشک
و اشک ریزی از در غیرت است که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دهان باز کرده

الا رب صوت رائع من مشوّه	قبیح المحیا واضع الأب والجد
یروعک منه صوته ولعله	الی امة یعزی معاً والی عبد

صاحب نزهة الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام
جاریه عبدالملک داده است ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمه حال حبابه مغنیه

گفته‌اند محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که اغرب
از آن نیز هست احوال فاطمه بنت عبدالملک زوجه عمر بن عبدالعزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه خلفا
خلیفه بوده اند در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر نشستی و ظاهر شدی اما آن محارم پدرش عبدالملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبدالعزیز بوده‌اند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر لیاقت و کفایت دختران او بود خلافت
باشکال بعمر نمیرسید و همه کس میداند که وقعهٔ جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبدالله بن
زبیر را در وقتی که در کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده در حق او گفته اند

قد اخرجت من کیس دهقان	وانما الذلفاء یاقوتة

ذلفاء در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم از ایشان
کلیهٔ مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از مجری العبادی

انما الذلفاء همی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی و تقوم	حبب الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحب لمرضی	وهی للحبل صروم	حبها فی القلب داء

۱۵ مسکن

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کرام خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را ایراد و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون میتوانی

اهدی له احبابه اترجة … فبکی واشفق من عیافة زاجر

ذلفاء بدیهةً بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون فی الوداد لانها … لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیههٔ مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را باو واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار اوست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از ان ابن احنف آید و بیت را باهم انشاد میکرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعهٔ عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از او نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین ابن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وی چندی زوجهٔ محب الدین مکنون بوده است بطور استطراد اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعهٔ عدویه نسبت داده

تعصی الاله وانت تزعم حبه … هذا لعمرک فی الصنیع بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته … ان المحب لمن یحب مطیع

وعلی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود ورّاق نوشته شده

رامه بنت الحصین النجدیه است که شاعرهٔ بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از اوست

یا لیت شعری ولیت اصبحت عصما … هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد وساکنه … اوضاعها الدیک یزقو والسنانیر

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتداست چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظ آنها اراده شده نه معنی ریا العقیلیه شاعرهٔ بوده است بصریه از شعرای حماسه و این ابیات از اوست

فما وجد مغلول بتیماء موثق … بساقیه من ضرب القیود کبول

بمنا یلتی مینویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی برا و متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نمیاورد و هم او را در ذم ابیات گفته
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری سواء عصر عباسیان میباشد و ابو

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده گفته

تتشهی فیاسئل الخلفاء | عجباً من حماقة الذلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر

خرهٔ سطیر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابونواس از جهة جامعیت
سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از ثقلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد انخانه گردید ابن طرخان از ابیات تسلیه
و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور رسانید و ابونواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل

مکروهات و ملامات بر ایشان بسهم تا بیت

در طریق عشق اول منزل است | بذل مال و جاه ترک نام و ننگ

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا را

در حق خود استنباط نماید و ملاحظه این بیت خواند

ما ذا لقیت من الهوی و لقینا | غیضتن من عبراتهن و قلن لی

ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده

از آنجا الابیتی انشاد نمود که مشعر بود بر عدم انف و خلاف میل وی و موهم اینکه تورا شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لاغیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی استدتنی | حبابه قلبی بالامام دفینا

ابونواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدان اشعار شد بلند پروازی ذلفا را تفرس کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست با آرزوی ذلفا استهزا کرده گفت

تتشهی فیاسئل الخلفاء | عجباً من حماقة الذلفاء

واز مفاوضات مشار الیها با شعرای عصر

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

لا بارك الله في من ليس يعذرني
طلاق ذلفاء من داري ويعذلني
فلا يعذل ... ثلاثاً ...
...

میبر سیدو وی حل نمینود روزی سفیان برابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بانحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از آن این مناجات را انشا نمود

احبك حبين حب الهوی	وحبا لانك اهل لذاك
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذكراك عمن سواك
واما الذی انت اهل له	فكشفك لی الحجب حتی اراك
فلا الحمد فی ذا ولا ذاك لی	ولكن لك الحمد فی ذا وذاك

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و میخوانند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنا بر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این دو بیت را قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب	وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری و شخصی	ولكن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی اوقات مبیتین ذیل را میخواند

انی جعلتك فی الفؤاد محدثی	واحبت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس	وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از خیال اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من شتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از این مزاوجت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا را

قلیل الموالی مسلم بحریرة — له بعد نومات العیون عویل
یقول له البوّاب انت معذب — عداة غد او مسلّم فمقتل
باکثر منّی لوعة یوم بان لی — فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیة امنی القصد ثم یردّنی — عن القصد روعات الهوی فامیل

وبعضی این اشعار را بضاحیة الهلالیة نسبت داده اند رابعة العدویة ام الخیر رابعهٔ دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهورهٔ مائهٔ اول هجری واز اهالی بصره بوده است در تمسک وایقان وحقایق وعرفان وکشف وشهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رسالهٔ خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت آلهی دلی که نور دوست دار دآیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا درداد و گفت ظن بد ببر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه اینزن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آن رو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواستند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بوده و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد از احتمار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

وحبیبی دائما فی حضرتی — راحتی یا اخوتی فی خلوتی
وهواه فی البرایا محنتی — لم اجد لی عن هواه عوضا
فهو محرابی الیه قبلتی — حیثما کنت اشاهد حسنه
واعنائی فی الوری واشقوتی — ان امت وجدا وماتم رضا
جد بوصل منک یشفی مهجتی — یا طبیب القلب یا کل المنی
نشأتی منک وایضا نشوتی — یا سروری وحیاتی دائما
منک وصلا فهو اقصی منیتی — قد هجرت الخلق جمعا ارتجی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و تسکلاتی که در حقایق داشت از و

مع متعلقاتها من الاراضی الرطبة والیابسة والبساتین والکروم والاشجار وغیر ذلک وقفه
موقفه تولیت این صدقات را با مرحوم حاجی معلی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعده
با اعلم و افضل و اعرف اولاد ذکور یش و مع الانقراض با اناث نسل ذکور یش و مع الانقراض
ذکوراً و اناثاً با اعلم و اعرف و اتقی بلده رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از
کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد همانجا درگذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها و قباله او و قاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دار المؤمنین بنظر رسیده است رابعه اصفهانی از زنان زمان سلطان

سالها بوده و طبعی موزون داشته اند و این ابیات از دست — دعوی محبت بر تو کایزدت عاشق کند
بربست سکینه دل تا مهربان خویشتن — تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من — رباب دختر امرء القیس بن عدی

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جلالت
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت را برباب داشته و احترام زیاد با او نموده چنانکه فرموده اند — لعمرك انني لاحب دارا

تكون بها سكينة والرباب — احبهما وابذل جل مالي — وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان غابوا مضيعا — حياتي او يغيبني التراب — از حضرت سکینه مرویست که

حضرت امام حسن اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین ع درباب افراط محبت رباب فرمودند
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آورده اند ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور
الخلیفه آمده طوعاً قبول اسلام و ایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز با این معنی راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب محیات را
بخود حضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمودند
از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این شنید از شیخ خود ابوسلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیب میساخت و میگفت برو نزد زنهای
خود برو و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات نساء بشمار میآید و او را رابعه قیسیه میگفته اند. رابعه جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء گیلان زوجه حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر اهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر
مستعد آن صالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیه قلب و تهذیب اخلاق
گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
صحیح بسر برد و چون آن انعام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد دستار العیا
بلقب رابعه ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انخال جمال معرفت را از خط
نیز ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
وصحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوة و الدر النظیم ساخته و فزون از ده هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و اینزمان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات
جاریاتش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل ششدانگه قریه خواجان من بلوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب نیمچه مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیساریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و غیرها و ششدانگ قریه صیقلان و ششدانگ قریه تاریخ گل که هر دو از قرای بلوک در رشت

وہوا خداش را نگذاشت کہ ترک این تمنا کو بدو راہ کوی دیگر پوید لہذا بسر منزل رباب معاودت کردہ ہمینکہ بانجل نزدیک شد این ابیات سرود

لنا منک نحجا و شفاء فاشتفی	الا لیت شعری یا رباب متی اری
وانت صفتی دون ما کنت اصطفی	فقد طال ما عنتنی و ودد تنی
اذا کان ذا فضل بہ لیس یکتفی	لحا اللہ ما تسمو الی المال نفسہ
وبرک حرامثلہ لیس یصطفی	فینکح ذا مال دمیما ملوما

رباب درخیمہ این ابیات را استماع کردہ بخداش پیغام داد کہ مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم بیا و مراد و بارہ خواستگاری کن بعد از ان بمادر خود گفت ہل انکح الامی اہوی والتحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر آنکسی کہ دوست داشتہ و باو راضی ہستم تزویج خواہید نمود مادرش گفت نہ دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونہ باو دہیم رباب گفت اذا جمع المال سیئ الفعال فقبحا للمال از ینطرف رباب و الدین خود را الزام واز آنطرف خداش بامداد بگفتہ رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل گردید لہذا خداش ازین معاودت خود خورسند شدہ گفت العود احمد والمراۃ ترشد والورد یحمد واز آنروز العود احمد ضرب المثل و مشہور شد در مجمع الامثال مشہور است کہ انیز ن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اہل قبیلہ خود کہ سلم نام داشت راہی ہم رسانیدہ و شوہر او آگاہ شدہ او را بکشت و چہار نفر از صحابیات مسماۃ برباب بودہ و آن چہار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثہ و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند ربیحہ دو مغنیۂ مشہورہ مسماۃ باین اسم بودہ اند یکی جاریۂ ابن رامین و دیگری جاریۂ ابن شماس و ہر دو طبع موزون داشتہ اند و ربیحہ جاریۂ ابن شماس و دو جاریۂ دیگر این شخص را کہ خلیدۃ المکیہ و عقیلہ نام داشتہ شماسیات گویند و ہر یک را در گفتہ منسوب بابن شماس مینامند و ربیحہ جاریۂ ابن رامین نیز با سعدہ و سلامۃ الزرقاء از یک مالک بودہ اند و در حق این ربیحہ ... و دو ...

صبا و صبت الی دیم ابن رامین	ہل من شفاء لقلب لج محزون
	الی ربیحۃ ان اللہ فضلہا

میساخت پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از انکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

(انشاد کرد)

ان الذی کان نورا یستضاء به — بکربلاء قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک الله صالحا — عنا وجنبت خسران الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به — وکنت تصحبنا بالرحم والدین

من للیتامی ومن للسائلین ومن — یغنی ویأوی الیه کل مسکین

والله لا ابتغی صهرا بصهرکم — حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عم زادهٔ او بود و اقیشر مزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار داشت مشار الیه تمام چهار هزار درهم را با و مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را نظم ادا نمود

کفانی المجوسی مهر الرباب — فدی للمجوسی خال وعم

شهدت بانک طیب المشاش — وانک ابال الجواد الخضم

وانک سید اهل الجحیم — اذا ما تردیت فیمن ظلم

تجاور قارون فی قعرها — وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و هیچکس تو را اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابوجهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواست چه کنیت او ابو الحکم بوده و کنیه ابوجهل را بر او اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق

اشکم ز سیم سحر تو هر روز تا سماک | آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت
مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش
رکن الدین فیروزشاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت
ماه امرا و اعیان که این وضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروزشاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشار الیها و یاغیان جنگ درگرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت
دهلی نشاندند و این در روز شنبه بیست و ششم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی آمد
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبدالرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبدالرحمن
ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و نشان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آنعصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عثمانه رضیه دامادی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته
اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبدالمطلب همسن بوده و هر دو در زمان صباوت

بحسنها وسماع ذی اقانین | وانید و بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و در جمیع

حال مغنیات مزبوره همه درکتاب آغانی مسطور است **ربیحه** بنت محمد بن علی بن عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که اورا در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین مبلغ مهر بزنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام **ربیعهٔ بنت النضر** دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول ص عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی** دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین سبکی اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ص او را آزاد کرده از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول ص نموده و دختر او امته از راویات حدیث بوده و مخصوصا سنت بودن روزهٔ عاشورا را او از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت مشار الیها را صحیح نمیداند **رشحهٔ کاشانی** اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن ستوده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

ان بت گلچهره یارب بسته از سنبل نقاب | یا با فسون کرد پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده ما را | پیداست برخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز | تیر دلداری بدل زابرو کمانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دید منش عنم | کسی ندیده که تا مگس کند شهباز

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد ها از آنجا بمدینه منوره آمدند وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول ص عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق شان آنها وعثمان گفته اند

احسن زوجین یری انسان	رقیة و بعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبدالله نامیدند وآن پسر پنج شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را درید و صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد و ابولهب و زوجه اش شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند

رقیه

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کرامات که نسبت بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید لعنه الله بطرف آن معظمه آمده خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیدهٔ رقیه و خواهر او حضرت زینب کسی مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم این دو خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر میباشد که زیارتگاه است **رقیة** دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد الثعلبی و رقیه بنت التحانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه هم مسماه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبیدالله است و عبیدالله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا اینکه

اینجمله محل کلام است

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحبة الرؤیا بودن او مینمائیم اما وجه ملقب شدن او باین لقب انکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله در انوقت شش یا هفت ساله و رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او در انتظر بود دیدر رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده و مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی نفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده و آنشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس بنا بر این متابعت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا را خواند اللهم ساد الخلة وکاشف الکربة انت معلم غیر معلم ومسئول غیر منجل وهذه عبادك واماؤك بعائذات حرمك یشکون الیك سنیهم التی اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علینا مغدقا مرتعا وابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا — وقد فقدنا الحیا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جونی له سبل — سحا فعاشت به الانعام والشجر
منا من الله بالمیمون طائره — وخیر من بشرت یوما به مضر
مبارك الاسم یستسقی الغمام به — ما فی الأنام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی ص یا ربیبهٔ آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج ایشان ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول ص در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

ومكة او باطراف الحجون	تدين لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابيك جائتك باليقين	

رمله بنت الحارث صحابیه ایست
انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم خانهٔ داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک
حضور حضرت بدانساحت میآمده و طرف توجه میشده‌اند در انخانه منزل برای ایشان معین میکردند
رمیکیه جاریهٔ ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد دکری از و
شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث
معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگر مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن
و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا
بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف مسلمین مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت
او بنهایت محظوظ میگردیده و بنا بر محبت وافر معتمد با احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی
رمیکیه برخی از زنان بینوا در میشگاه سرای سلطنت دید پا برهنه در گل و لای راه میروند و شیر
میفروشند او نیز هوس کرد که پا برهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید در همانحال در ایوان الغمات
گلی ترتیب داده مرکب با انواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد
مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان نسوان بادیه تکلف شیرفروشی کردند و باین
آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار مذلت گشت و با رمیکیه در
قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده
بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا
یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام
معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از آنکه
از تخت امارت اشبیلیه ازعاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را
بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فيما مضى كنت بالاعياد مسرورا	فساءك العيد في اغمات مأسورا
ترى بناتك في الاطمار جائعة	

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید	ادعی باسماء نبزا فی قبائلها
كأن اسماء اضحت بعض اسمائی	بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة

والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر و زبیر از عشرۀ مبشره میباشد ابن امشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن عبدالله بزنی گرفت و از وعبدالله بن عثمان بوجود آمد و این عبدالله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالۀ نکاح خالد بن یزید درآمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او بنظم آورد:

الیس یزید السیر فی کل لیلة	وفی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر وقد علت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری	لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فانني	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها	ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری	تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبدالملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزاده هند بنت عتبه زوجه ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود

اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا با بیت ذیل سرزنش کرده	لحی الرحمن صابئة بوج

ومکة

مستعده بوده هرون الرشید با او در امور مملکت شورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و وادیها برکها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه و شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیه محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو — بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد — تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت بل کلی‌ها عار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر کتابت مینویسند که مخفی مباد از این دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر باهم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمیماند خان از این مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم است

رباعی

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا — بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل — هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد — کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت — غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

رباعی

کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد — مشت خاک ما غبار کوچهٔ یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره — مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

رباعی

ای آبشار نوحه کنان بهر کیستی — چین بر جبین فگنده ز اندوه کیستی

یغزلن للنّاس ما یملکن قطمیرا
ابصارهن حسیرات مکاسیرا
کانها لم تطامسکا وکافورا

بوزن نحوك للتّسلیم خاشعة
یطأن فی الطّین والأقدام حافیة
همانا بیت اخیر اشاره است بیوم الطّین کہ اشارت

روپ متی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ابراد مینماید میگوید روپ متی مغنیه بود هندیه بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد ربّا دختر غطریف سلمی و معشوقهٔ عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده چون عاشق او عتبه درگذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هرچه تمامتر ابیات مسطور در ذیل را گفته آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسی انها بك لاحقة
اما مك من دون البریة سائق
حلیلا ولا نفس لنفس موافقة

تصبرت لا انی صبرت وانما
ولو انصفت روحی لکانت الی الردی
فما احد بعدی وبعدك منصف

ربّا خواهر و هم پیشهٔ سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ربّا و سلامه را ستوده و اینها بیت ضمن دو شعر او مستوده

فلم تترکا للقس عقلا ولا نفسا
ضلال واخری منهما تشبه الشمسا

لقد فتنت ربّا وسلامة القسّا
فتاتان اما منهما فشبیهة الهلال
مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است

که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ریحانه دختر شمعون بن زید بن قنافه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول صلعم بوده حضرت مشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلك زوجات مطهرات منسلك باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر همه چیز ترجیح داد

حرف الزاء

زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجهٔ هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی

و بر لوح مزارش این بیت از کلام او کنده‌اند
سایهٔ از ابر رحمت قبرپوش ما بس است … مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
زهره تخلص و نام شاهد وایست زهره جبین

در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم‌چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میگوید و نستعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان

درآمده زندگی بعیش بسر میبرد از رباعیهای او
پروانه را ببزم بغل گیر کرد شمع … هی هی چه بیحیاست که در پیش مردمان
این چه احتیاط که من دارم کهن خواهد شدن … رفته رفته تا بحالم مهربان گردد طبیب
زهره در بزم غزل تازه نوائی دارد … جز ازین که برد تا به غلام بابا

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان مسجع گفتی و بیان شیرین و رنگین هم بود که مردمان ستیغی و فریفته خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد دینی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خداوند نتوان گفت چه او روح خدا و بندهٔ خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا میازارید از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیرهٔ از حد عراق تا حدود شام بلند گشت چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در او نبرد و رزم دهد بعید نیست که هزیمت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و نیز دیگر او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با انتماذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشته مهر و خفاوت محکم گشت بدیدار یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمها بر افراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمه افراخته کردند پس مسیلمه در انجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه مزخرفات خود را بر او قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود سر بتزویج

دردست چه درد بود که چون من تمام شد — سر را به سنگ میزدی و می گریستی

رباعی

از تاب و تبم مهر سما را که خبر کرد — وز گریه من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سر سبز و درونم همه پرخون — از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

غزلها

گرچه من لیلی اساسم دل چون مجنون در نواست — سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ — در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم بظاهر گرچه برگ تازه ام — حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام — زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاد و باهم بیباکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد[2]

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم — پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست
بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت — پاک بازان محبت را بود دایم حیا
چون نو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست — گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد
آن چیز کدام است که چیزی نخورد — استاده شود قی کند باز بمیرد
بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد — آن چیز همان است که پیدا شده زان
از مادر خود پرس که آن چیز کدام است — آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته بر خواند چهار چیز که دل میبرد کدام
بهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر می آمد بیگم از گوشه چشم نگریست

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده باواز بلند خواند — چهار چیز که دل میبرد کدام چهار
نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار — نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی

سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گویا رسید برلب
زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت
ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذوالفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب
النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

[2] این بیت را ... نوشته ... فرستاد

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را باخود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
و اگر دن شما ساقط شد از این پس است حصیر را مغتنم دانید و از خانه بدر نشوید و هیچ سفر نکنید ابو هریره
گوید بعد از پیغمبر صلعم تمامت ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما شوی
دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسما بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود دیگر بود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله بعضی گویند نخستین برای زینب
بنت جحش نعش بساختند واقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت
سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و همعصر رشید وطواط بود شعر را چنین موزون میفرمود

دلی دارم به پهلو بیقرار از هجر یار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خار
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
ازین سوزی که من دارم ز عشق او پس از مرگ
چه کردم پیش لب دردان زده بیقرار خود
چو یا دارم من سرگشته از یاد و دیار خود
که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
نخواهم سوختن آخر رسیده لوح مزار خود

حرف الشین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه
مشهور آفاق است در سنه ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
علیه ممتار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طولاً بفاصله (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیست و دو صوبه هند که حکمای فرنگ او را دستنرل انڈیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون ممدوحه نشست در بیت فرمانفرمائی و حکمرانی آن اندیار است بفضایل صوری
و معنوی آراسته نواب علیه ممتار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

او درآورد پس سه روز با هم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند اینوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
و گفت مسیلمه را بر حق یافتم و ضجیع او شدم گفتند مهر تو چیست گفت چیزی مهر قرار نداده مهر را از خاطر من
بشد قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برای او
مسلم داشتم لاجرم سجاح مراجع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
اینوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را نیروی توقف نماند و سجاح در جزیره خود بماند تا آنگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعة
بن قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبدشمس بود و از و پسری
داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی
افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آن وقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده بود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه نامیه کی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر صلعم بخانه زمعه
رفت و او را بحباله رسول صلعم کابین بست و در سال هشتم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی رسول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده بسخنان فرمنده رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدرازا کشیدی که من بینی خود را گرفتم مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دیگرش — از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر

خوبان دنیا گو همه خوبند از سر تا بپا — نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر

از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان — بهر نماز عاشقان باشد مصلای دگر

باده بکمن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو — ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دگر

من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم — من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر

جانم به تنگ آمد از او یارب بپایان سازم چه — من میزنم رای دگر او میزند رای دگر

ای عشق بی پروا بیا تا وا رهم از ماسوا — جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر

از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او — گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر

ای مونس غمخوار من خلقی بی آزار من — بس قهر ایزد بار من دارم نه پروای دگر

شاه جهانم بیگمان هم با چو در بندیان — جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبدالله بن عبدشمس بن خالد بن صداد و بروایتی ضرار بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی حثمه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرده است و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دخترکی رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز مودت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین را بگرفت و ببرد و خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی که آب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا بنزد ملک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس فرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن برای او

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت خود را که (۷۳۴۲) میل مربع مکسرست و در آن هفتصد هزار نفوس تخمینا ساکن میباشند سرمودده و تحریب مودده در آبادانی ملک و آسایش رعایا سعی بلیغ دارند از پیشگاه اعلیحضرت ملکهٔ انگلند و قیصر هند کوئن وکتوریا و نوامیان دولت برطانیه مورد تحسین و آفرین گردیده بحصول خطاب (کرون آف اندیا) و رئیس اعظم دلاور طبقه اعلای ستارهٔ هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر الشان المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامهٔ وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون مکرم بیگم ممدوحه وحید العصرست عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه جهان وغیره بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را ذات العماد فرموده و بداد و دهش و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای مدت دراز گذاشته و برای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب النسوان و خزینة اللغات ثابت و متحقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی موزون مینمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن وغیره مسطور و مذکورست و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطهٔ آئین بند شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس الشیرازی الشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران شرف بین بحیز تحریر آمد و هو هذا

رباعی

برخیزم و نگاه بهمه چارسو کنم
باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنک مات
مستی اگر کنم گله و شکوه سبو کنم

رباعی

افتاد بگورم گذر آن سرو روان را
من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر
گر تو هوس عیش بود شاه جهان را

غزل

هردم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر
چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از انکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المؤمنین و حسنین ع مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهة احترام فاطمه ع به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راضی
نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب انکه طلاق بسیار میداد راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حبالهٔ نکاح آنسرور در آمده در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب وصیت
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و برگشتن ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شو و بجائی
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثنا
بنا بوصیت آنحضرت همینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را سیر داد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه در این
شهر دوستان و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلد ری
میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مامورم باید بروم جایز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلهٔ آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه و
ازار و نمیتوانست مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود بلکه زنیکه آبستن به پسر هم باشد نمیتوانست
نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت المخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت المخدره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بالقلعه سمیران برده و او را پایه
گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه دهم رسول
خدا بنت حی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بوده از وی جدا شده و بنکاح کنانه بن

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرد دانیکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را تمامت صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
دنبال یکدیگرند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان بدینگونه
است که هر یک را سطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم نیدنتبیل چهارم فراورتش پنجم مارتیای ششم چیترتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سارفها ساکان انجمله با تمثال داریوش یازده
باشد و آن لوحها که بر سنگ برده اند و بیران خطا مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر
ساخته اکنون باسر قصه شیرین آییم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن
واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من
درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درارم که هر خواسته و مال که مرا بوده باز
دهی و آن سیصد تن بنده که زرخریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه این جمله را بپذرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگانرا بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهر
بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
برگشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد مردمانرا از آن حال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه بگفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او را
بمنزل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی ندهم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او گفت زینب
بیان از آمدن پیغمبر مایوس شد کنیزی که از همراه بود برداشت از پس اینمدت یکروز رسول
خدای بخانه او در آمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و گفت دروغ داشتند فرمود سوگند با خدای که راست میگوید
نیز نقل کرده اند که پیغمبر بر صفیه در آمد او را گریان یافت بپرسید گفت عایشه و حفصه میگویند
ما بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است و هم زنان او نیز فرمود چرا نمیگوئی پدر من هارون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در
قشت صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت و جماعت ده حدیث از او روایت
اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صفدر تخلص نواب صفدر محل
یکی از شاهدان بزم واجد علی شاه است شاعری است نیکو طبع و خوش گفتار این ابیات

بزبان اردو از اشعار اوست بیت
مین ہون جدا الگ الگ لوگ جدا الگ الگ
منہ کو پھرا کے یار نے مجھ سے کہا الگ الگ
چلیو خدا کیواسطے باد فنا الگ الگ
مین ہون دواسی دور دور مجھ سے دوا الگ الگ
نالے کئے الگ الگ آہ رسا الگ الگ
سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ

خوش خرامان [illegible] آتے ہین سب ہا الگ الگ
[illegible] لیتی ہو ہاتھ برابا یا حسب ادھر
شمع جدا نہ آئی ہین آج وہ میری قبر پہ
خاک سو [illegible] کی بھلا تیری مریض عشق کی
[illegible] خوب خاک اڑی انکو ہوا نہ کچھ اثر
[illegible] و آرزوی وصل او مصیبت فرقت

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمة بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیه الانصاری از جمله

الربیع بن ابی الحقیق درآمده وکنانه در حرب خیبر [illegible] صفیه اسیر گشت و رسول خدا اش خاص خود فا
وتزویج کرد وآزاد ساخت واعتاق [illegible] فرمود [illegible] خیبر کوچ [illegible]
پیغمبر را حاضر کردند پی مبارک [illegible] خود را بر ران پیغمبر نهاد [illegible] کرد [illegible]
خود را بر ران پیغمبر نهاد [illegible] الحضرت [illegible] ابو [illegible] داشت [illegible] مبارک بر
پشت شتر [illegible] خود [illegible] ساخت [illegible]
ازفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید و بمنزل صهبا بام سلیم مادر انس [illegible] کرد
خواهم کرد واو هنوز هفده سال تمام نکرده بود [illegible] با [illegible] اخو
کرد و بیاموخت که از رسول خدای سر برنتابد پس در آن منزل زفاف کرد و اشب ابو ایوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد درگرد خیمه پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه بیرون آمد
بانگ سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوْبَ
كَمَا حَفِظَنِیْ بالجمله ام سلیم گوید صفیه را بسوی [illegible] گاه بردم و پرده بر بستم
تا غسل [illegible] پیغمبر [illegible] صباح [illegible] کرد و فرمود چرا در منزل
پیش بزفاف رضا ندادی [illegible] مردم یهود از [illegible] بودند [illegible] کردم که ترا آسیبی کنند پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صهبا [illegible] قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنگالی کرد و لیمه [illegible] صفیه [illegible] آب [illegible] از آن خبیه مردم را بداد و لیمه از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانه حارث بن النعمان [illegible] آورد و زنان چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عائشه با چادری و نقابی بناشناخت خود را میان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از [illegible] چادر او را بکشید گفت ای [illegible] صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سلمه گوید از زنان پیغمبر [illegible] تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عائشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عائشه گوید نوبتی در سفر

سر

لآثرن بالقطع القلوب على الایدی	لواحی زلیخا لو رأین جبینه

عمره دختر سعد بن عبد الله بن خداد بن ثعلبه الاغادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون
خواستگار در آمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ
یعنی خواهنده میگفت خواستگارم بی توانی پاسخ میداد من تن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد
که شتر را بخوابان بالجمله چهل واند شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن
مردی از قبیله ایاد شد و از پس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و خارجه را
براد و مکنی بام خارجه گشت و از خارجه قبیله بزرگ پدید آمد آنگاه عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو
مزیقیا او را بسرای آورد و سعد را براد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند خزاعه
بعد از و در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه درآمد و لیث و دئل و عریج را براد که پدر آن قبایل زید
آنگاه زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و غاضره و عمرو را براد پس حشیم بن مالک بن کعب بن
القین بن جسر از قضاعه او را بگرفت و عرابه که پدر آن بطن بزرگی است براد آنگاه نضیج عامر بن
عمرو بن لحیون السهلانی از قضاعه شد و سعد را و ثعلبه و هلال و نحو و عنبر را براد از پس او زن عمرو
بن تمیم شد و اسید و جحیم را براد گویند بیست و اند قبیله بزرگ نسب بام خارجه میرسانند عکرشه
دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه در آمد مُتوکِئةً علی عکّازٍ لها یعنی
در حالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا آهنی زد و ده مغفوف داشته بودند پس معویه را بخلافت
سلام داد و بنشست معویه گفت تن امروز نزد تو امیر المؤمنین شدم و از این پیش نبودم قالت
نعم اذ لا علیّ حیّ گفت آری چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المؤمنین
شدی معویه گفت تو آنکس نیستی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف در ایستادی
و همی گفتی ایّها النّاس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضلّ اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من
قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدار یدوم نعیمها ولا تنصرم
همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم
بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه
واستدعاهم الی الدّنیا فلبّوه فالله الله عباد الله فی دین الله

دو بطن

دودان بن

صواحبات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید | عین جودی علی حزینة بالدمع

قتل الاحزاب یوم الفرات	قتلوا ذا الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالترات
قتلوه فی فتیة غیر عزل	یسرعون الركوب للدعوات	نصروا احمد الموفق ذا العدل
ودانوا بذاك حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آزری بود ایطلع ازرو | در دلم بود آرزو و بیت بیش از سر آرزو
دیدم آن روی و فزون شد آرزو برآرزو | آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر
بود گاهی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیزی نیست	هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی نهیب زدن	خود قوت آن ترا که برخیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	ای زن دگر انکه با من آمیزی نیست
عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی اما

حرف الطا

طلیحه بنت عبد الله در سرای رشید ثقفی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبید الله داند
در باب ظای معجمه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه رسول خداست و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام خواهرزاده خود بکنی باش که عبد الله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبدشمس بن عتاب بن اذینة بن سمیع بن دهان بن الحارث بن غنم بن مالك بن كنانه است و کابین او چهار صد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه در سرای پیغمبر بود و هنگام وفات رسول الله بیست ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده	لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

که اگر آشکار شود [illegible] ما را [illegible] ت اعادت آن زد دست
مید [illegible] و تذکره آنرا [illegible] و بشمار [illegible] حاجت خویش را باز
نمای گفت صدقا [illegible] ما را ماخوذ [illegible] فقرای ما امروز کار
میزان عدل [illegible] شود چه ما را [illegible] فقرای ما را
سعت [illegible] اگر [illegible] مثل [illegible]
[illegible] و امین نوبت [illegible] امانت
خیانت کند و ظلم [illegible] معمول دارد [illegible] ایشان [illegible] و از
طریق عدل و انصاف انحراف بجویند [illegible]

کاهی اشعار لطیف و [illegible] | [illegible]

غم جدا میکنندم [illegible] ستمکار [illegible]

حرف الفاء

فاقره زوجه مرد اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود
چنان افتاد که شوهرش سفری در از پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود
که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک [illegible] عبد رفت و هر کام بقسیم غم میداد
با او در آمیزد هم خویشتن داری [illegible] عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان [illegible]
قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لاخیر فی الترة فانها
تفضح الحرة و تحدث الحزة و از آن امر اعراض کرد دگربار خواهش نفس فزایش
گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من
الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و
لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر بر گذشت که باز نفس [illegible] اغازید
و این کرت دست فضیحت باز [illegible] قالت ان کانت مرة واحدة فقد تقلیل الدا
و تکرم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید بدان توان برد [illegible]
آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که [illegible] در خوابگاه من جا
باش چون شب برسید او را بکنار در آورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار فسیح [illegible]

واياكم والتواكل فان ذلك ينقض عرى الاسلام ويطفئ نور
الحق وهذه بدر الصغرى والعقبة الاخرى يا معشر المهاجرين
والانصار امضوا على بصيرتكم واصبروا على عزيمتكم
فكأني بكم غدًا قد لقيتم اهل الشام كالحمر الناهقة
الناهقة تقصع قصع البعير

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خویش را وا پایید زبان نرساند شما را کسی که گمراه شد کا ی که بطریق هدایت
سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید
هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخرید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده
نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند
هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محجوب
و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت
نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین
خدا ثابت باشید و کار دین را بیکدیگر باز نگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
نشاند هان ای مهاجر و انصار این احدوثه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر
بر عزیمت فرمایید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانک در خواهند داد
مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه
عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینم که برهمین عصا که در دست
داری تکیه زده و انجمان را همی کوبی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه
دختر اطرش است اگر نه قضا را این رفته بود لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دگرگون
نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین
يقول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان
تبد لكم تسؤكم وان اللبيب اذا كره امرًا لن يحب اعادته
گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزهایی

انگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجهٔ قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه
خود چنانی که از مادر زاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد
فناء النساء بیگم یکی از پرده کیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد فتنهٔ خوابیده محشر بسر آمد
مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	مده در هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفه باب الله مروج مذهب

بابی همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از اجلهٔ
فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد
تقی مجتهدی است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراگنده است و این دختر نیز در
علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود از سوء قضا شیفته کلمات
میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست
و اصحاب میرزا علی محمد باب را دل عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی
و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجلهٔ عروس
پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میآمد و بخت بر فراز تختی
جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی
بکمال میراند انگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد تابعین
بر پای میشدند و بپای سر او میرفتند و بر دست و پای و چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون
کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قتل عم خویش فتوی براند در
سنه ۱۲۶۳ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش
ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت
اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشتهٔ موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین
با اصحاب خویش با آهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

واتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیرٌ قلیلٌ وَفضحتُ نفسی یعنی بهره اندک بردم وخود را
فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او مزه که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت
نمود در عرض راه غرابی را نگریست که بانگ برآورد بآن علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست
که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند نشست واسب بتقریب براند وقتی بر پس در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار نا بهنجار پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیرٌ قلیلٌ وَ
فضحتُ نفسی مزه چون این سخن بشنید در بگشود و در آمد و گوشت میان دو کتف او از غایت
غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده واین رعده چیست گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و بمرد این شعر بخواند

لحی الله رب الناس فاقرمیتة	واهون بها مفقودةً حین تفقد
لعمرك ما تعتادنی منك لوعة	ولا انا من وجد علیك مسهد

وانگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت فاطمه دختر اسود بن عبد الاسد برادر زاد
ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی است واو از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بدزدی برآورد و هنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول ص آوردند
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او باخود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت برانگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد
از گفتار او رنگ دیدار رسول خدا ص دیگرگون شد و فرمود لا یشفع فی حدّ فان الحدّ في
اذا انتهت الیّ فلیس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن انگاه پیغمبر
فرمود ای گروه مردمان امم سالفه عرضه هلاک شدند از بهر آنکه چون یکتن از اکابر ایشان دست
بدزدی برآوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامه
حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

تو بملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوشست تو درخوری و گر این بدست مرا سزا

بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء

لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا

چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من
فمشا الی مهرولا وبکی علی مجلجلا

چه شود که آتش حیرتی بزنی بقلهٔ طور دل
فسلکته و دککته متدکدکاً متزلزلا

پی خوان نعمت عشق او همه شب ز خیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا

من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا برو
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا

بله ای گروه امامیان بکشید ولوله را میان
که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا

گرتان بود طمع بقا ور تان بود هوس لقا
ز وجود مطلق مطلقا بر آن صنم بشوید لا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
بزن ای صبا تو بحضرتش بگروه زنده دلان صلا

بله ای طوایف منتظر ز عنایت شه مقتدر
مه منتظر شده مشتهر متبهیاً متجلّلا

شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان
که ز وهم و کمال جهانیان جبروت اقدس اعتلا

بتموج آمده آن یمی که بکربلاش بحرمی
متظهّر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا

صمدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لاحدم
پی اهل افئده آمدم وهُم الی لمقبلا

منم آن ظهور مهیمنی آن منیت لی منی
منم آن سفینهٔ ایمنی ولقد ظهرت وقد علا

بله ای گروه عمائیان بزنید هلهله ولا
که جمال دلبر مائیان شده فاش و ظاهر و برملا

بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما عرف
رفع القناع وقد کشف ظلم اللیال قد انجلا

طیر العماء تکفکفت دیک الثناء تصفصفت
ورق البهاء تدفدفت رکزز والیه مهرولا

نوران نور ز شهر فا طیران طور ز شهر طا
ظهران روح ز شهر با ولقد علا وقد انجلا

دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا
شده مختفی شده در خفا متستراً متدثرا

کسی ار نکرد اطاعتش نگرفت حبل ولایتش
کندش بعید ز ساحتش و بدر ز قهر سیادلا

قتیله بنت نضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار و او زوجه

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چندکرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار را از ایام فترت شمرده میشود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این
ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قران خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شمارا عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند
و جماعتی ازین سخنان شادخاطر شده انگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشانرا
بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش ده بده همی
عبور کرده و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بندنور کجور از مضافات
مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده اورا بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
اورا نصیحت کردند نه پذیرفت اورا در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۴ افتاد
وطبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروفست این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا — همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه — لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی بداده به بسترم — واذا رایت جماله طلع الصباح وکانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او — شده نافه بهمه ختن شده کافری بهمه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی — چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت ازو یافته شده

سزد که فخر برد آسمان بدرگهم	کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد ازوست

هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست	تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت ازو

هیچ که آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست	راست بود است آنکه در عالم گلی بیخار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل	بجبل نعلمه و سهل
کستة من بطن ام الفضل	اکرم بها من کهلة و کهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل	و خاتم الرسل و خیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصماء دیگر منیره و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطم بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابه الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب حبش مردم شد در اسلام لبابه صغری سندی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی خیثمه بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید ابن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند مهاجره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را بر رسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

عبداللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بہ فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیلہ این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن رسیده بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الاثیل مطنۃ — من صبح خامسۃ وانت موفق
بلغ بہ میتا فان تحیۃ — ما ان تزال بہا الرکائب تخفق
منی الیہ وعبرۃ مسفوحۃ — جادت لمائحہا واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیتہ — ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیہ تنوشہ — للہ ارحام ہناک تمزق
صبرا یقاد الی المدینۃ راغما — رسف المقید وہو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبۃ — فی قومہا والفحل فحل معرق
ما کان ضرک لو مننت وربما — من الفتی وہو المغیظ المحنق
النضر اقرب من قتلت وسیلۃ — واحقہم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کلن تخلص بیگم از نساء لکھنو بوده زبانش شیرین و کلامش نمکین وطبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کیجیو دولت سرا مین یار نہین — دل طپیده پہلو مین جو قرار نہین
نہ مجکو دیجیو بوسہ مین آپ لیلو نگی — مین آپ ہی توا تہا کے کسیکی عار نہین
بتایا مجکو زمانہ نے آخرش چو رنگ — کیا نہ کو نسا یارون نے مجہہ پہ وار نہین
فلک زده ہی جو کنا تو اندنون صاحب — اغوز ہمنے بود یکہا کسیکی یار نہین

کوکب تخلص ستاره بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی ہمین مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبلہ آن کو کنید — ہر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عہد اکبر شاه ہندی بود در مرثیہ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم کہ دلت تنگی کرد — باپای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست کہ مرغ روح بیند رخ دوست — زین واسطہ از قفس شتابہنگی کرد

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را به پیغمبر هبه کرد کرده
که چنان نداند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انائی آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از انجا غسل کرده بودم
فرمود لَيْسَ عَلَى الْمَاءِ جَنَابَةٌ وهم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در ببست پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزادهای او یزید بن الاصم و عبدالله شداد بن الهاد در قبر او درآمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است من جمله هفت حدیث
متفق علیه است در فرد بخاری دو و در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود بالجمله ماریه
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال شانزدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متمنیه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف درآمد زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیلهٔ بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

جمله

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بحیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعهٔ عامریهٔ هلالیه مادر او هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر و بروایتی از کنانه بود نخست اورا نام برّه بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادهای بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهارا یعنی این زن که هند باشد دامادهای نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزند آمد بالجمله دختر دیگر او که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست بالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبدالعزی یا حویطب بن عبدالعزی یا فروة بن عبدالعزی یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرهٔ قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و امراة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین از این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر هبه کند بر رسول خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را ضجیع

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان بصره این بدانستند و آذلف من المتمنی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و بدید او را و بشناخت و بروی رحم کرد و بازخانه شد و شمیله را گفت کردهٔ نانی بار وغن بیالای و نزدیک نصر برد او را قوی بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و او را بسینه خود بچسپانید و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیرو گرفت یکتن از آن مردم که بعیادت نصر حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از و باز گشت همچنان نصر بخور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی نیز بیست یکروز بامدادان مغیره بر وی درآمد و نگریست که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان حلالك من الغدا انك لجشعة و ان کان من العشا انك لبشعة اعتدی فانت طالق گفت اگر این از بهر غذائی است که شبگیر کردهٔ عجب حریص بودهٔ و اگر از بهر غذای شبانه است دهانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت سخنت عیناك من مطلاق و ما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو چشمت بسوکواری بگریدنه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر برآوردن شظایای سواک بود مغیره از کرده خود پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و حلاوت گفتار نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضنبیس بن شرس سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار خشیار کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر رعدید عند الحقیقة گفت پدر مرا مکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا نیز نهادی سخت و سترگ است چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم قالت لا عتاب علی الجندل

از قضا یکشب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد کرد

الا سبیل الی خمر فاشربها	ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من هذه المتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره باند فقال له وانت الذی تتمناک الغانیات فی خدورهن لا ام لک اما والله لازیلن عنک رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت توئی آنکس که زنان پری رخسار از پس پرده با آرزوی تو می گشتند سوگند با خدای که حلیه جمال را از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک ببسترد و آنگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت محلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه صبت من المتمنیة مثل شد و از آنسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود و ایشان را مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود یکروز جوشش عشق نصر را انضرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتک حبا لوکان فوقک لاظلک ولوکان تحتک لاقلک یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله گردد و اگر در تحت قدمت در آید تو را حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا الهند الطبق این سؤال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و وارونه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بشنید با نصر گفت عمر بن الخطاب از مدینه بیرون شدنت امر نمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

احبّ الیّ من هرّ الوف — وبکو یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بعل زفوف — وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معویّه این اشعار را بشنید قال ما رضیت ابنة بحدل حتی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بجدل راضی نشد تا کاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاه رخ میرزا مصاحب گوهر شاه بیگم بود شیرینی کلام وطبع موزونش دل می ربود اشعار مرقومه از افکار الهیات

پنج هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود — زاهد ار مسواک سازد مست ولا یعقل شود

ولها

کردم بر اوج برج سه خویشتن طلوع — هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

ولها

یارب که سرشتم ز چه آب و چه گلست — میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی — از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مراة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهر شاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقا شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه باضطراب وسرعت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن بتعجیل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده — سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف وپیری قوت وزور — چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید وصلهٔ لایق به او بخشید واین غزل از وی مشهور ومعروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود — از مودیم بیک جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بی خرد ولا یعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع — داشت خود او بزبان انچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم — لاله سوخته خون در دل وپا در گل بود
انچه از بابل وهاروت روایت کردند — سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را — حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

کنایت ازانچه ازمرده چه ستایش کنی این مثل راازبرای کاری گویند که چون واقع شد بازنگردد وتدارک آن نتوان کرد بالجمله ازپس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذ والنعل بالنعل واجزی القرض بالقرض گفت من بامالی فره وخلقی سره ونژادی خالص واستوارم بدراینده کیفر کنم ونیک رابه نیکوئی پاداش دهم فقالت لایترك غائبا من لایترك شاهدا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم بمال وباس من درمیان ناس معروف وموصوفست وجبلت من بسجاحت خلق وعدالت درحکم مفطورست مال خود راچه فقیر باشم وچه غنی ازخواهنده دریغ ندارم ودرضیق معیشت وخصب نعمت برروی آینده درنه بندم قالت الخیر منیع والشر محذور این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک وضبیس را دست طرد ورد برسینه ملتمس گذاشت وروی باشماس کرد وگفت یاشماس فقد حللت منی محل الاهزع من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك گفت ای شماس محل ومکانت تو ازبرای من چنان زیبا ودرخوراست که سهم درکیش وحبه بتر وگوهر درمرسله وقلاده چه ترا خلق نیکو وخلق مستوراست وانگاه شماس راجفت گرفت میسون بنت بجدلست واورا معویه فرمان کرد تا ازمنزل ومربعش باحشمتی وحرمتی که لایق او بود کوچ داده بنزدیک معویه آوردند میسون ازانگاه که ازسرای خود دبرنشست تا اینوقت که بمعویه پیوست همه وقت ازخانه خود یاد میکرد وافسوس میخورد وازاقامت درشام قرین احزان والام بود دیگر روز معویه گوش فرا داشت ومیسون این اشعار مسطور ذیل راانشاد میکرد

لبیت تخفق الارياح فيه	احب الی من قصر منیف
واکل کسیرة من قعر بیتی	احب الی من اکل الرغیف
واصوات الریاح بکل فج	احب الی من نقر الدفوف
ولبس عباءة وتقر عینی	احب الی من لبس الشفوف
وکلب ینبح الاضیاف حولی	

چون ماه لقا شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکه هندوستان جایزه بدو بخشید و این بیت و رباعی

از وست

بروز حشر الهی چو نامه عملم	کنند باز که از روز باز خواه منت
بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل	کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منت
گرانی می کند بار تبسم لعل جانان را	که آن لب از نزاکت بر ندارد سرخی پان را

حرف النون

نور جهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران اشعار

از وست

نور جهان اگرچه بصورت زنست	لیک بباطن زن شیر افکن است
کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است	کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و زلف	دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد با هم جمع شوند کرا لذت بیشتر

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد	بوقتیکه مردان بخارانند گوش کرا لذتی باشد بجان من

ونیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نورجهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد	بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد
قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است	بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی	وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت
بر دراهم و دینار نقش کرد بیت	به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نورجهان پادشاه بیگم زر	نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلند وی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بر آن نهانی سطوره انیر رباعی بگفت و در چار سوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامده دهی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم	از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم	وز پشه ماده شیر نر می طلبم

مهستی اززنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار ازو دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا / افکند و بکشت و گفت این خوست مرا

سر باز بقدرے نهد برپایم / دم میدهدم تا بکشد پوست مرا

افسوس که اطراف گلت خار گرفت / زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت

سیماب زنخدان تو آورد مداد / شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خفتم همه رفت / درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی / رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم / بشکستن آن درست میدانستم

هر دشمنی ای دوست که با من کردی / آخر کردی نخست میدانستم

مطلع غزل ولها

جام را بر کف دست تو نشست دگر / ید بیضا دگر و دست تو دست دگر

از من طمع وصال دارے / الحق هوس محال دارے

وصلم نتوان بخواب دیدن / این چیست که در خیال دارے

جائی که صبا گذر ندارد / آیا تو کجا مجال دارے

گویند شبی مهستی بر سبیل کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که برگشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسپ سعادت زین کرد / وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت / بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری رخی خنیاگری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه بسر میبرد بحدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن پری نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسپ شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ المسجد گفت چو محراب سجود خاص و عام است / فلک گفتا که این بیت الحرام است

خودشان بعضی از صفحات انکلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالکی دائی پرنس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینکتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد دائی پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که المعظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنس بسن هجده رسید که بقانون ملت
انکلیس حد تکلیف و رشد است در آنوقت ملت انکلیس جشن بزرکی کرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنس و والدهٔ ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرک دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده محترم و بر مادرش مقدم داشتند با ینطریق پرنس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید. روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز کیلیوم چهارم در قصر وینذر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنس که هیچ از این واقعه اطلاع نداشت باستراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرک بتعجیل و شتاب تمام از وینذر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع افتاب
بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمهٔ قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده کفتند به پرنس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و کفت پرنس در خواب شیرین است
و کسی جرات نمیکند المعظمه را بیدار کند وزرا کفتند بر و هر قسم هست پرنس را بیدار کن ما وزرای دربار
و برای مطلب مهمی نزد ملکهٔ محترم خودمان آمده ایم و اکر خواب پرنس حرام شود با این مهم بزرکی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد و کشیش بزرک بتفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انکلیس هستید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجهٔ عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا او را ملکه خطاب
میکنید و حال انکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب کفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشتهٔ من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او بیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و کفتکو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

بعد از فوت علامی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است به هند رو که تحصیل زر است — تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهرهاست بجای علم و معنی شکر است — هر پشه از و چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انکلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انکلستان است و مادر ایشان ماری لویزا ویکتوریا دختر دوساکس کبورگ بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم تخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را تخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انکلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنسس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنسس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والا گهر خویش خوش کرده اوقاتش را تماما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بسن پنجسالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنسس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنسس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارت تمام حاصل کرده بودند دولت انکلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنسس سالی ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عمومی خود رفتند و از آن وقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالبا با والده

انوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکه شاهزادکان و خانواده سلطنت از
عقب و دوازده کالسکه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های
اعلیحضرت معظمه تمام نش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انکلیس میرفت بعد
از آن کالسکه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انکلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکه معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرک
شروع کرد بایجرای لوازم تاج کذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جزاو کس نیست
آیا شما که حاضرید و باین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه باواز بلند
شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا بر کذار
شد کشیش بزرک برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل کذاشته
قسم یاد کردند که باین توریة و انجیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولی بامداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرک قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد اعلیحضرت معظمه از جائیکه بودند برخاسته بر روی صندلیکه از
قدیم الایام جمیع سلاطین انکلیس روی آن تاج بسر کذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجددا با روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انکشتری و تعلیمی که از اثاثه پادشاهی و علامات سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انکشتری را در انکشت و چوب را در دست کرفتند آنوقت کشیش بزرک پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست کرفته بر سر پادشاه کذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و نا قوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرک پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج کذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندکان مذهب اقرار براطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

انقضای مجلس همگی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم بتبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده دست اعلیحضرت معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن روز درجهٔ قابلیت و تربیت و حسن کفایت خود شان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن معظمه زحمات بیفایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم به سنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که کیلیوم پادشاه وفات کرده و ملکه بجای او و تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر بودند بعد پادشاه از قصر کنسنکتن نقل مکان به بوکینکام کرده در انجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه او اعلیحضرت معظمه بقصر وینذر رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر دار الحکومهٔ شهر لندن رفته هنگام حرکت و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده بر آمدند در بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهدهٔ نطق و تقریر اعلانات متداولهٔ رسمیه بر آمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه سالی معادل سیصد و شصت و پنجهزار لیره مقرر کرد و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیهٔ دولتی برافراشتند

بخیال عروسی افتاد و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاده و کاغذی نوشت که این دو پسر من هر دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی شاهزادگان آنمعظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشانرا نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشار الیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اندام بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر خود را ابدائی نمودشان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً به مجلس پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب صحبت ایشان بود بعد هر دو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خودشان را در باب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی تمام آنها برای اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنتی برای شما کمکی لازم و این خیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارک است ماه دیگر که آنمعظمه برای افتتاح پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خود شان را در خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبت سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی با و مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی معین شد در روز هشتم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگام ملس بحضور ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهر نشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده پادشاه نیز نشان و حمایل ژارتیر (زانوبند را) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریا چنانکه معین گردیده بود در یکی از کلیسا های بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر بود ثانی پسر همینکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره وطلاست کلاهی از مخمل قرمز با نقرهٔ خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت احمر مسطح و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سهمی و هزار و سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوندا نشاء الله ملکهٔ ما را سلامت بدار د تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردشگاهها قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبه پول از احدی نشود تا آخر روز بعد از تاجگذاری پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش میکردند در تمام شهرها و قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهة سنجاق و زارشصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپلد که دائی اعلیحضرت ملکه بود در تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع این مملکت و احوال اهالی اطلاع حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی دیگر باز پادشاه بلژیک

واتلاک لاوا و اشکریان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ماه بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا گردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بباز دید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظمها
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متالم و متاسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت معظمها است از آنجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا به تهنیت و تبریک این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نمود چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا اینقدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمهٔ
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

زنان

هند بنت عتبه زوجهٔ ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی بر قتل حمزه سید الشهدا
در غزوهٔ احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در
میان نسوان کلمه گفت انگاه نقاب از روی برکشید و گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود افزون بر این زیادت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است
از آنکه گویند جامهٔ بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی وزی علیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف ان علیحضرت خالی کرده و بلافاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد ممالک پنجاب و خاک
اوده نیز درهمین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ علیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از انجا ببنادر معظمهٔ انگلیس و بعد از سیر حدود و
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از انکه علیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به مهمانی المعظمه آمد اگرچه طبیعت امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بود اما علیحضرت ملکه آن مرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی دربارهٔ ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۰ بوجود آمد باز ایرلاندی
هنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمول از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلما

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد
جامه کلکونی درآمدست درکاشانه‌ام

و این بیت نیز از وی دیده شد
خیزای همدم که افتاد آتشی درخانه‌ام

حرف الیاء

یاسمن او زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور چندی در کلبرکه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در آنجا مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را بخوبی مینوشت و این ابیات از وست

با آه و ناله کردم صید خود وحشی نگاران را — بزور جاذبه کردم رام با خود کج کلاهان را
بنوشیدم سحرگه چون شراب بیریائی را — گرو کردم بجام می لباس پارسائی را
شدم همدم بمیخواران بخلوتخانه حیرت — شکستم ساغر و پیمانه زهد و ریائی را
گرفتم دامن صحرا شدم همپیشه مجنون — سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بیقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است که پربهانه زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار و فاخره خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده است ممارست و مطالعه تواریخ و اشعار و تدبر او در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جانها را در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق بمنزله عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در خوردن غمها هر یک دندانی بنا برین حسب الامر سلاله دودمان عزت و مستمان بقا و خاندان رفعت و احسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا و نشان اعظم دلاور طبقه اعلای ستاره هند حکمران بهوپال دام اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسما به تذکرة الخواتین که مبتنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع درآمد و در توصیف این

آب آوردند و پیغمبر دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با لجمله بندند
بسرای خود باز شد و هر بیت که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و چندین
طریق جهل سپردیم آنگاه بزغاله برسم هدیه بحضرت رسول صلعم فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندک اند
و کم بار گیرند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هٰذا مِن بَرَکَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِه

هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بودند در
حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاخت و بنیاد مردم سومره بر انداخت اهل و عیال
مردم سومره فرار نمودند و بگوشه ها می خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقا در اثنای
راه از همراهان خود جدا افتادند آواره واندوهناک رو براه نهادند و گریزان میرفتند افواج شاهی
که تعاقب اهل فرار می نمودند جلو ریز بودند برخی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان توسل
بخداوند جسته چارهٔ کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شکافته گردید و آن هفت گلدستهٔ عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور
ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای چادر ایشان از جهت عبرت ابنای روزگار بیرون
مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای متبرکه زنان جوق جوق و دسته
دسته بزیارت آن مریم صفتان شتابند و ببرکت صدق نیت و تلاوت مرادی یابند
منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و هوای
نفسانی مجرد شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و در وجد آیند در آن هنگام
هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوهٔ مشیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سیاه کی
واقع است **همدمی** تخلص شریفه بانوی بود عفیفه از سادات جرجان واقعه در مملکت
ایران این غزل از اشعار الیها دیده شد

من سوختهٔ لاله رخانم چه توان کرد
والهٔ شدهٔ سبز خطانم چه توان کرد

صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلدوز بجانم چه توان کرد

مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم
دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست
نامت شده چون ورد زبانم چه توان کرد

ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی کشتی
قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی آست هر سوی
ز اهل حال بختی هر گوشه ز اهل قال زیست هر صفحه ز قوت روح خوانی گز وی صد عمر می
توان زیست هر سطر ز معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چو گل
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی معنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مست
لیلی است امید که بدولت اقبال مطالعه آن پردازند
و خواطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاولی
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا مهدی شیرازی
بزیور طبع درآمد